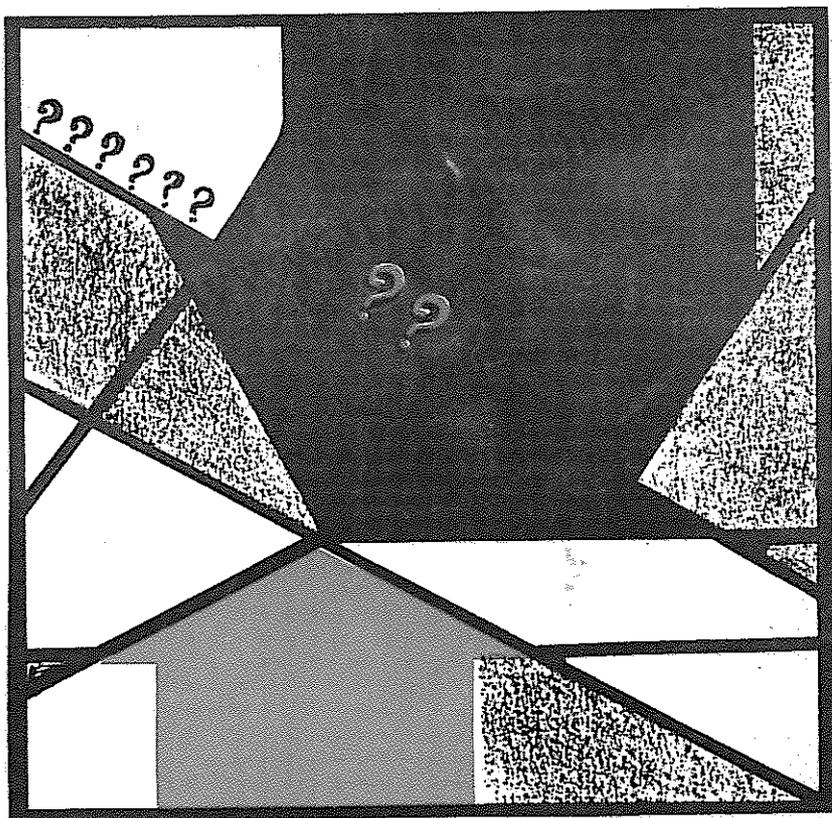




ارتجاع چیست؟

و

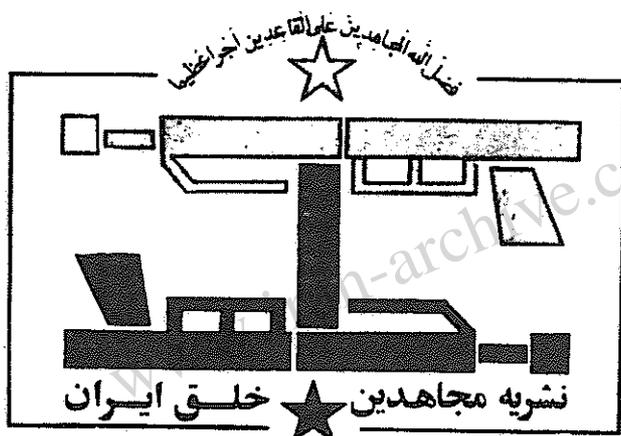
مرتجع کیست؟



۲۹
۳
ارتجاع چیست؟

و

مراجع چیست؟



این مقالات اولین بار در نشریه‌ی

مجاهد به چاپ رسیده است .

www.iran-archive.com



* ارتجاع چیست؟ و مرتجع کیست؟
* انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران
* چاپ دوم
* مرداد ۵۹.
* حق طبع محفوظ

فهرست

۶	مقدمه
۷	ضرورت بحث ۱
۸	مفهوم ارتجاع از دیدگاه توحیدی
۹	اشاره به یکی دو آیه از قرآن
۱۵	ارتجاع در زمینه‌های مختلف

ارتجاع در زمینه‌ی فلسفی

۱۱	۱- ارتجاع و ترقی مطلق
۱۳	۲- ارتجاع و ترقی نسبی

ارتجاع به لحاظ اقتصادی - اجتماعی

۱۶	مقدمه
۱۶	آغاز استثمار
۱۷	پایان استثمار و زوال طبقات
۱۸	فلسفه‌ی تضادهای اجتماعی از دیدگاه قرآن

۱۹ معیار ارتجاع ، به لحاظ اقتصادی - اجتماعی
۲۰ در مقایسه‌ی جوامع ، تکنیک ارجح است یا روابط اجتماعی؟
۲۱ آیا می‌توان از تکامل بی‌نیاز بود؟
۲۲ نتیجه‌گیری

ارتجاع به لحاظ سیاسی

۲۳ مقدمه
۲۴ رابطه‌ی خط مشی سیاسی با پایگاه طبقاتی و دیدگاه ایدئولوژیک
۲۶ ارتجاع مطلق در زمینه‌ی سیاسی
۲۷ دیگر نیروهای اجتماعی به لحاظ سیاسی
۲۸ عملکردهای ارتجاعی در این شرایط
۲۸ الف: در رابطه با هویت ضدامپریالیستی مبارزه‌ی ما
۳۰ ب: در رابطه با مضمون ضد استثماری و توحیدی انقلابمان
۳۱ ارتجاع و لیبرالیسم
۳۱ لیبرالیسم در جامعه‌ی ما
۳۲ ارتجاع به مفهوم اخص آن در این مرحله
۳۴ انحصار طلبی ، یکی از ویژگی‌های ارتجاع
۳۴ ارتجاع ، دشمن آزادی
۳۶ ارتجاع ، جاده صاف کن امپریالیسم

ارتجاع به لحاظ فرهنگی

۳۷ تعریف فرهنگ
۳۸ در مورد زن
۳۹ معیار ارتجاع در زمینه‌ی فرهنگ
۴۰ اشاراتی در مورد علم
۴۱ ارتجاع در برخورد با علم

۴۲	موضع ارتجاعی در قبال کشف "تکامل"
۴۳	برخوردهای ارتجاعی در رابطه با علوم انسانی
۴۴	سایر دیدگاه‌های ارتجاعی
۴۵	روش‌شناسی (متدلوژی) علمی
۴۶	ضدیت ارتجاعی با روش‌شناسی جدید
۴۶	روش‌شناسی مکانیکی

به نام خدا

و

به نام خلق قهرمان ایران

مقدمه:

فرهنگ بشری همگام با پیشرفت‌های مختلف اجتماعی، هر روز غنی‌تر و پربارتر می‌گردد. از جمله متناسب با دستاوردهای جدید علمی، تکنیکی، اجتماعی و سیاسی هر جامعه، "کلمات" و "اصطلاحات" جدیدی وضع می‌شوند. کلمات و اصطلاحاتی که قبل از آن نه وجود داشتند و نه نیازی به آنها بود.

من باب مثال، با اختراع هر وسیله و ابزاری، "نام" خاصی نیز بر آنها گذاشته شد، یا با عینیت پیدا کردن پدیده‌هایی نظیر، جنگ، علم، فلسفه، عشق، کینه و... و برخورد و آگاهی انسان نسبت به آنها، اسامی آنها نیز وضع شد.

همچنین، در جریان ظهور و رشد مبارزات انقلابات اجتماعی، واژه‌ها و مفاهیم جدیدی، که بیانگر شناخت‌ها و نیازمندی‌های جدید بود، بوجود آمد. به ویژه از آن هنگام، که این حرکت‌ها شکل آگاهانه‌تری گرفت، و انسان پیشرو با دخالت متفکرانه و فعال‌تر خود، مبارزات و نظام‌های انقلابی و نوین را پی‌ریزی کرد؛ به فرهنگ و مشخصاً "واژه‌ها و مفاهیم جدید سیاسی و اجتماعی دست‌یافت. واژه‌هایی نظیر انقلاب، ارتجاع، انقلابی، مرتجع و... از این قبیل‌اند.

این واژه‌ها، که به‌طور مشخص در مسائل اجتماعی و به‌ویژه در صحنه‌ی سیاست مورد استفاده قرار می‌گیرند، در سده‌های اخیر و به دنبال اوج‌گیری مبارزات و انقلابات اجتماعی، بالاخص مبارزات ضد فئودالی، ضد سرمایه‌داری و ضد - امپریالیستی، رایج شده است. گواهی که سابقه‌ی پیدایش، مصداق و مفهوم این واژه‌ها، چه در عینیت و عملکردهای اجتماعی و چه در قالب کلمات و عبارات دیگر، شاید به قدمت تاریخ انقلابات جامعه‌ی بشری برسد.

واژه‌ها و مفاهیم فوق، از آنجا که از متن واقعیات نسأت گرفته‌اند، دارای مصداقی عینی و نه موهوم هستند، و از اساسی‌ترین مقولات مورد بحث در هر ایدئولوژی و جهان بینی و نظام اجتماعی و سازمان سیاسی می‌باشند.

البته می‌دانیم، که فلاسفه و متفکرین پندارگرا که به "حق و حقیقت" در دنیای خارج از ذهن معتقد نیستند، اصولاً برای این مقولات و مفاهیم اصالت و اعتبار واقعی قائل نیستند، اما اگر به واقعیت جهانی که نه بر طبق میل و خواست ما، بلکه بر اساس سرشت قانونمند خودش دارای "هستی" است، معتقد باشیم؛ عینیت این مفاهیم هم برایمان قابل درک خواهد بود. با وجود این برای هر فرد یا جریان اجتماعی، بر اساس جهان بینی و نظرگاهی که نسبت به مسئله‌ی "آغاز" و "انجام" دنیا دارد، این کلمات معانی خاصی پیدا می‌کنند.

ضرورت بحث

اولاً - همان طور که می‌دانیم تا وقتی تضادهای اجتماعی و طبقاتی، و به عبارت دیگر تا زمانی که استعمار انسان از انسان از بین نرفته است، اختلاف و ستیز بنیادی اقشار و طبقات مختلف جامعه نیز به طور قاطع باقی خواهد ماند. (۱)

البته سرانجام همه‌ی تضادها و اختلافات اجتماعی، به سمت وحدت و یگانگی حل خواهند شد؛ و آرمان همه‌ی انبیاء و همه‌ی رنجبران، یعنی جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی تحقق خواهد یافت. اما استقرار چنین جامعه‌ای از متن همین تضادها، و مبارزات پی‌گیر اجتماعی و تاریخی امکان‌پذیر است. مبارزه‌ای که در صحنه‌ی جوامع بشری بین نیروهای تکاملی از یک سو، و نیروهای ضد تکاملی از سوی دیگر، جریان خواهد داشت.

در هر مرحله، نیروها و طبقاتی هستند که به دلیل ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی‌شان خواهان تحول بنیادی جامعه، و گسستن قید و بندهای باز دارنده هستند و یا حداقل به میزان معینی خواهان تکاملند؛ و در مقابل آنها، نیروها و طبقاتی هم هستند که باز بنا بر خصوصیاتشان، مخالف تغییر و تکاملند. از درگیری و ستیز این دو جبهه، مبارزات و انقلابات اجتماعی شکل می‌گیرد.

(۱) - البته منظورمان نفی نقاط وحدت و اشتراک سیاسی و اجتماعی آنها و... نیست.

انقلابیون و پیشازان تاریخ ناگزیرند که در هر مرحله، با تحلیل واقع‌گرایانه از شرایط اجتماعی‌شان، صف انقلاب و ارتجاع را دقیقاً "سناسند". زیرا مهم‌ترین هدف آنها رهائی جامعه و آسان، از قید و بندهاست. قید و بندهائی که اساساً به وسیله نیروهای ضد تکامل پاسداری می‌شود.

بنابراین در مسیر انقلاب، بایستی با نیروها و عملکردهای اردوی ارتجاع مقابله کرد، و قبل از هر چیز آن را شناخت.

ثانیا "در رابطه‌ی با همین مسئله است، که ما در موضع‌گیری‌ها و برخوردهای سیاسی‌مان، افشای ماهیت ارتجاع و عملکردهای ارتجاعی را یک ضرورت انقلابی تلقی می‌کنیم. اما از طرف دیگر بدین لحاظ که ممکن است از موضع‌گیری‌های ضد ارتجاعی ما، به خصوص از سوی نیروهای مخالف سازمان، تعبیرات دیگری بشود، لازم است پیرامون این قبیل واژه‌ها مختصراً "هم‌گفته شده توضیحاتی بدهیم.

مفهوم ارتجاع در دیدگاه توحیدی

بر اساس جهان بینی واقع‌گرای توحیدی، که سازمان ما بدان معتقد است، هر چیز که تکاملی و در مسیر حرکت جهان رو به صعود و اعتلا باشد، مترقی و انقلابی است، و در غیر این صورت ارتجاعی و کهنه می‌باشد.

به عبارت دیگر ارتجاع عبارت است از بازگشت به گذشته‌ها، کینگی‌ها یا دفاع از معیارها و ارزش‌ها و مناسبات ضد تکاملی، یوسیده، زوال یافته (به این مفهوم که عمر تاریخی آن به سرآمده) یا رو به زوال، و به بیان ایدئولوژیک، پشت کردن به راه خدا و خلق.

این مفهوم در اساسی‌ترین زمینه‌های اجتماعی، اعم از سیاسی، فرهنگی، اجتماعی - اقتصادی یا ... مصداق دارد.

شاید لازم به تذکر نباشد که کلمه و مفهوم "ارتجاع"، نه تنها هیچ مشابهتی با مفهوم "رجعت یا بازگشت به خدا" (که از اعتقادات ایدئولوژیک ماست) ندارد، بلکه دقیقاً متضاد با آن می‌باشد؛ زیرا بر اساس بینش توحیدی ما:

اولاً - جهان از ذات مطلق یگانه با کمال مطلق - الله - هستی یافته

است.

ثانیا " - این جهان یا همه‌ی اجزایش، به سمت این " کمال مطلق " شتابان در حرکت است. (۱)

و انسان نیز با تحمل رنج و مرارت این مسیر را بایستی بپیماید (۲). بنابراین وقتی ما معتقدیم *انا لله و انا الیه راجعون* و - به خصوص مشتاقان - رجعت به خدا هستیم؛ منظورمان دقیقا " حرکت در مسیر تکامل، و نهایتا " پیوستن به کمال مطلق است. بنابراین چون همه‌ی پدیده‌های هستی، مرتبا " در حال کمال و رشد و تکامل هستند، از این دیدگاه، سکون نیز ارتجاع است و به مفهوم مقب افتادن از حرکت شتابدار تکامل.

از این گویاتر مفهوم فلسفی کلمه‌ی " تکامل " است. توضیح این‌که، با اعتقاد به یک فلسفه و دیدگاه واقع گرایانه، درمی‌یابیم که اصولا " تکامل " مفهومی جز حرکت به سمت کمال مطلق ندارد. در غیر این صورت نمی‌توانیم تکامل را، به عنوان یک واقعیت عینی و نه اعتیاری و ذهنی بپذیریم.

و نیز در این دیدگاه منظور از رجعت به خدا به لحاظ انسان شناسی فلسفی هم، یک بازگشت صعودی به ذات خدا گونه‌ی انسانی است، که این هم با " قهقرا " و یا " دور "، اساسا " متضاد است.

اشاره به یکی دو آیه از قرآن

اکنون که تفاوت و تناقض " ارتجاع "، با رجعت به خدا بیش از پیش روشن شده، ببینیم قرآن چه مفهومی از ارتجاع ارائه می‌دهد؛ سوره‌ی آل عمران آیه ۱۴۴:

" و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افائن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا . "

" محمد نیست، مگر پیامبری که قبل از او هم پیامبرانی آمدند، پس آیا اگر او بمیرد، یا کشته شود، شما برپاشنه‌های خود (به عقب، به گذشته) بازمی‌گردید؟ و (حال آنکه) هر کس برپاشنه‌هایش باز گردد، به خدا (و یا راه خدا) زیانی نخواهد رساند. " ملاحظه می‌شود که:

۱ - *یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض...*

۲ - *یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه.*

اولاً - رسول خدا پیامبری معرفی می شود که قبل از او پیامبرانی بوده اند، و به این ترتیب قرآن فرد را قائم به مکتب معرفی می کند، نه بالعکس.

ثانیاً - می پرسد که آیا اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود، شما بر پاشنه های خود (یعنی به قهقرا و وضعیت سابق) باز خواهید گشت؟

ثالثاً - تأکید می کند که هر کس که به عقب برگردد، هیچ زیانی به خدا و راه خدا نخواهد رساند. چرا که راه خدا همان راه تکامل است، و تکامل اساساً بی بازگشت و بدون قهقرا است. در آیهی دیگری از قرآن چنین آمده است:

"ولا ترتدوا علی ادبارکم فتتقلبوا خاسرین" (۱)

باز نگردید و پشت نکنید (به راه خدا و ارزش های مقدس خدائی)، که اگر باز گردید خودتان زیانکار خواهید شد.

اکنون با توجه به این آیات و با توجه به توضیحات قبلی، می توان پشت کردن و بازگشت از هر آنچه که خدائی و مردمی و اقتضای کمال انسان است، "ارتجاعی" نامید.

ارتجاع در زمینه های مختلف

حال که با مفهوم کلی ارتجاع، به ویژه از دیدگاه توحیدی آشنا شدیم، ببینیم معنی و کاربرد آن در هر زمینهی مشخص چیست؟
برای ساده تر شدن بحث، این مسئله را در زمینه های زیر مورد بررسی قرار

می دهیم:

۱ - فلسفی

۲ - اقتصادی - اجتماعی

۳ - سیاسی

۴ - فرهنگی (۲)

۱ - سوره مائده - آیهی ۲

۲ - در اینجا اصطلاح فرهنگی را در مفهوم گسترده تری به کار برده ایم.

ارتجاع در زمینه‌ی فلسفی

قبلا "متذکر می‌شویم که به‌خاطر منحرف‌نشدن بحث از مسیر اصلی، مطالب را به‌طور خیلی خلاصه و گاه با اشاره‌ی کوتاهی بیان می‌کنیم. به‌خصوص در این زمینه - فلسفه - که هر موضوعی، خود نیاز به بحث‌های گسترده‌تر ایدئولوژیک و مشخصا "فلسفی" دارد، که البته در جای خود به آنها نیز می‌پردازیم، از جمله خیلی از این اشارات را در بحث "تبیین جهان" و... دنبال می‌کنیم. اما مفهوم ارتجاع در زمینه‌ی فلسفی:

۱- ارتجاع و ترقی مطلق

از آنجا که فلسفه - به‌عنوان جوهر هر ایدئولوژی و جهان‌بینی - اساسی‌ترین و عام‌ترین شناخت‌ها، برداشت‌ها و ارزش‌های مورد قبول هر مکتب، یا جریان اجتماعی را منعکس می‌سازد؛ لذا تأثیر به‌سزائی در تعیین سایر دیدگاه‌ها و مواضع دارد.

من باب مثال، بسته به اینکه دیدگاه فلسفی ما "واقعیت جهان خارج از ذهن" را بپذیرد یا نه؛ پاسخ ما به سایر مسائل هم کاملا "متفاوت خواهد بود، و... برای این اساس، درک مفهوم "ارتجاع" در این رابطه نقش بنیادی دارد. اما در رابطه با مفهوم ارتجاع در فلسفه، ابتدا بایستی یادآور شویم که بر اساس مضمون مطالب گذشته، هر چیز - و در اینجا هر دیدگاه فلسفی - که منطبق با "واقعیت هستی" و از جمله منعکس‌کننده‌ی حرکت رو به تکامل پدیده‌های جهان باشد، مترقی، و در غیر اینصورت "ارتجاعی" است. بر این اساس، از آنجا که

"واقعیت هستی" - به مفهوم فلسفی آن - یکی بیش نیست، تنها یک فلسفه و تبیین درست و واقع گرایانه می‌تواند وجود داشته باشد. به خصوص که مسائل فلسفی بالاخره به چند سؤال و نهایتاً به یک سؤال ختم می‌شوند؛ که برای هر یک از آنها دو جواب بیشتر متصور نیست. من باب مثال، ما هر گونه تفسیر و تحلیلی از جهان داشته باشیم، بالاخره به این سؤال می‌رسیم که، آیا اصولاً جهان هدفدار است یا نه؟ به عبارت دیگر آیا جهان فی‌الواقع همانطور که ما معتقدیم، آفریده‌ی ذات مطلق باری - خدا - است، یا آنطور است که منکرین خدا می‌گویند؟

می‌بینیم که مسئله دو جواب بیشتر ندارد، و از این دو جواب هم الزاماً تنها یکی حقیقی یعنی منطبق با واقعیت است.

همچنین است پاسخ سایر مسائل فلسفی، چه در مورد کل هستی و چه در مورد جامعه و تاریخ و چه در مورد انسان. با توجه به توضیحات فوق، نتیجه می‌گیریم که در کادر یک تقسیم‌بندی مطلق، تنها فلسفه‌ای که در تمامیت خود منطبق با واقعیت‌همه‌ی "هستی" است، مطلقاً "مترقی می‌باشد" (که به اعتقاد ما این فلسفه‌ی ناب توحیدی است). زیرا با پاسخ‌گویی صحیح به مسائل، و با ارائه‌ی ارزش‌ها و انگیزه‌های تکاملی، فرد و جامعه را در جهت پیشرفت و اعتلاء و نیل به کمال، و بالاخره انطباق با ذات هستی هدایت و یاری می‌کند.

در مقابل، فلسفه‌های دیگر - علی‌رغم همه‌ی اختلافات‌شان با یکدیگر - از آنجا که چنین انطباق مطلق را با کل هستی ندارند، به طور بنیادی و در جوهر خود ارتجاعی هستند، چرا که:

اولاً - در بهترین شکل، آنها قادر به پاسخ‌گویی به همه‌ی مسائل و نیازهای کمال‌طلبانه‌ی انسان نیستند، و نتیجتاً هر کدام به میزانی نقش بازدارنده و ضد تکاملی دارند.

ثانیاً - همه‌ی آنها بالاخره در نقطه‌ای - که البته در مورد هر کدام متفاوت است - به بن‌بست کامل رسیده، و در نتیجه نقش مطلقاً "ضد تکاملی پیدا خواهند کرد. به طوری که هرگونه حرکت کمال‌جویانه باطرز و نفی آنها امکان‌پذیر می‌گردد. نفی تاریخی دیدگاه‌های ایدئالیستی ناب - نظیر تفکرات برکلی و ... - یا شکسته شدن اسلوب‌های اسکولاستیکی و ... در سیر تاریخ فلسفه و روش‌شناسی،

گواه این حقیقت است .

۲ - ارتجاع و ترقی نسبی

اما از این تقسیم بندی مطلق که بگذریم ، در طیف فلسفه‌های غیرواقع‌گرا ، درجات غیر حقیقی بودن آنها متفاوت است ، به عبارت دیگر برخی ، دورترین فاصله و بیشترین تضاد را با واقعیت دارند ؛ بنابراین ایدآلیستی‌تر و نتیجتاً ارتجاعی‌ترند .

من باب مثال ، فلسفه‌ای که همه‌ی هستی را هیچ و پوچ و خواب و خیال یا صرفاً "پندار" تبیین می‌کند ، از ذره‌ای واقع‌گرائی و ترقی‌خواهی برخوردار نیست (مطلقاً ارتجاعی است) ، اما - در طیف همین فلسفه‌های غیرواقع‌گرا - آنکه واقعیت جهان خارجی را ، علیرغم عدم پذیرش دیدگاه توحیدی ، اساساً "منکر نیست ، و حتی نظم و قانونمندی و به ویژه "تکامل" را - به هر میزان - معتقد است ؛ نسبت به آن نوع ایدآلیزم ناب ، واقع‌گراتر و نتیجتاً "مترقی‌تر است .

در "عمل" هم بازتاب همین میزان واقع‌گرائی ، کاملاً "محسوس و قابل لمس است . کما این که بسیاری از پیشرفت‌های علمی و تکنیکی ، به دنبال نفی آن دیدگاه‌های مطلقاً "پنداری" ، و در پرتو نگرش‌های فوق‌الذکر حاصل شد . و درست به میزان صحت‌شان ، تکامل علمی ، فرهنگی و اجتماعی بشر را تأمین کردند . لکن همانطور که گفته شد ، به دلیل عدم صحت مطلق‌شان ، در نقطه‌ای به بن‌بست می‌رسیدند ؛ همچنان‌که در جریان پیشرفت علم و فلسفه و . . . به چنین نقطه‌ای رسیدند . (۱)

البته در اینجا بایستی خاطر نشان کنیم ، که چه بسا افراد و جریان‌هایی ، علیرغم دفاع رسمی‌شان از یک فلسفه یا مکتب خاص ، از جهاتی عملاً "به اعتقادات مورد ادعای‌شان پای‌بند نباشند ، و یا به الزامات عملی ناشی از تفکرشان وفادار نمانند . در این صورت ، خود اولین نقض‌کننده‌ی اعتقادات‌شان خواهند بود ؛ من باب مثال ، اگر کسی به ایدآلیزم ناب معتقد باشد ، طبیعتاً "نبایستی از جمله مسئله‌ی غذا خوردن یا نخوردن ، رنج یا شادی ، زنده‌بودن یا نبودن ، و . . . در ۱ - بن‌بست دیدگاه‌های پوزیتیویستی یا روش‌های مکانیستی در شناخت پدیده‌هایی نظیر حیات ، جامعه و . . .

نظر او تفاوتی داشته باشد؛ زیرا مگر نه اینکه همه‌ی اینها موهوم است؟ پس به هیچ عنوان نباید الزام یا تأثیر اجتناب ناپذیری بوجود بیاورند! ولی می‌دانیم که هیچ فرد ایدالیستی، منجمله خود "برکلی"، پای‌بند الزامات عملی ایدالیزم - مثلاً "غذا نخوردن یا . . . - نیست، به عبارت دیگر در چنین مواردی ولقح بین هستند!!

مثال دیگر:

بر اساس بینشی که برای جهان سمت و هدفی قائل نیست، و نتیجتاً در انسان شناسی فلسفی هم نمی‌تواند "انسان" را وظیفه‌مند و مسعول تلقی کند، نیایستی تن به فداکاری و جانبازی، در راه آزادی مردم و نجات استثمارشدگان بدهد. لکن باز هم شاهدیم، که چنین کسانی وجود دارند. دلیل آنهم اینست که صرف‌نظر از قسمت‌های حقیقی و ترقی‌خواهانه‌ی دیدگاه‌شان، همان‌طور که گفتیم در عمل، به بازتاب منطقی و عینی فلسفه‌شان پای‌بند نبوده، و غالباً "به تناقض فکری و عملی خود نیز توجهی ندارند؛ و یا اصولاً" منکر چنین تناقضی هستند. کما اینکه عکس این موارد نیز صادق است.

با توجه به شناختی که از اسلام و مکتب توحید داریم، بدون شک یک‌مسلمان و موحد واقعی، بایستی تبلور جانبازی و ایثار در راه خدا و خلق؛ یعنی تکامل، انقلاب و ترقی‌خواهی باشد؛ اما کم نیستند کسانی که پیوسته دم از اسلام و توحید می‌زنند، ولی از قضا سبیل ارتجاع و واپس‌گرایی و سد راه خدا و خلق هستند!!

ارتجاع به لحاظ اقتصادی - اجتماعی

"كان الناس امه واحده فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جائتهم البينات بغيا بينهم... " (۱)

(در آغاز تاریخ) مردم امت یگانه (جامعه‌ای فارغ از اختلاف و تضادهای طبقاتی و...) بودند. (و آنگاه که اختلافات به دلیل پیدایش استثمار و طبقات شکل گرفت)، پس خداوند، انبیاء را برای بشارت (پیروزی راه خدا، یعنی رهائی ستم‌دیدگان و سعادت انسان‌ها)، و انذار (سقوط و زوال و انحطاط ابدی ستم‌پیشگان و واماندگان تاریخ) مبعوث کرد. (و در همین رابطه) همراه آنها کتاب (ایدئولوژی، تبیین و راهنمای عمل) را، به حق فرو فرستاد (کتابی منطبق با واقعیت هستی)، تا (در پرتو دیدگاه و رهنمودهای واقع‌گرایانه‌ی آن) در بین مردم و در رابطه با اختلافات و تضادهایشان قضاوت (و موضع‌گیری) کنند. (و از آنجا که رسالت و کتاب انبیاء و حرکت تکاملی آنان، به نفع توده‌های تحت ستم، و بر علیه ستمگران و استثمارگران بود) کسی در این مورد با (انبیاء و حرکت و کتابشان) اختلاف نکرد، مگر آنان که علیرغم آگاهی و آشنائی‌شان به حقیقت امر، به خاطر ستم‌پیشگی (استثمار مردم توسط آنها) موضع‌گیری و ستیز کردند...

وضعیت اقتصادی - اجتماعی هر جامعه یا هر نیرو، یکی از معیارهای اساسی ارتجاع - و نیز ترقی - است. چرا که این وضعیت، خود را در بسیاری از ویژگی‌ها و عملکردهای جوامع و نیروها، به نحوی از انحاء منعکس می‌سازد.

من باب مثال جوامع سرمایه‌داری، و مشخصاً "آمریکا را در نظر بگیرید. روشن است که مجموعه‌ی ارزش‌ها و روابط حاکم و...، مستقیم یا غیرمستقیم، از مناسبات سرمایه‌داری نشأت گرفته یا تأثیر پذیرفته‌اند.

از طرف دیگر هیچ انقلابی تحقق نمی‌پذیرد، مگر اینکه بنیادهای اجتماعی - اقتصادی را دگرگون سازد، به عبارت دیگر، تا روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم، همراه با پاسداران چنین روابطی و از گون نشوند؛ و به جای آنها روابط اقتصادی - اجتماعی نوین، در پرتو حاکمیت طبقه یا طبقات محکوم، استقرار نیابد، اساساً نمی‌توان از به ثمر رسیدن انقلاب صحبتی کرد.

جامعه‌ی خودمان را در نظر بگیرید: اگر قرار باشد بعد از سقوط رژیم وابسته و دیکتاتوری شاه، نه تنها استثمار سرمایه‌داران و زمینداران، بلکه وابستگی‌های اقتصادی، همچنان ادامه پیدا کند، آیا باز هم می‌توان ادعای به ثمر رسیدن انقلاب را داشت؟ مسلماً نه.

حال با توجه به اهمیت این قسمت از بحث (اقتصادی - اجتماعی)، به بررسی "ارتجاع" در این زمینه می‌پردازیم. برای بررسی این مسئله توأمًا "از دو زاویه با آن برخورد می‌کنیم:

- به لحاظ تاریخی، و با یک نگرش واقع‌گرایانه‌ی علمی.

- به لحاظ آرمانی، و از نقطه نظر ایدئولوژیک.

البته این هر دو زاویه دارای نقطه‌ی مشترک یا مضمون واحدی هستند که در جریان بحث روشن خواهد شد.

آغاز استثمار

در جوامع اولیه از آنجاکه مالکیت خصوصی و نتیجتاً "استثمار، وجود نداشت، طبقه‌ای هم در کار نبود، یعنی مردم آن دوره به لحاظ وضعیت مادی در شرایط مساوی و واحدی به سر می‌بردند (گان الناس) همه واحد). اما به دلیل این که این

وحدت اجتماعی (تقسیم نشدن جامعه به طبقات مختلف) آگاهانه و مبتنی بر تسلط انسان بر طبیعت و جامعه نبود، بلکه اساساً از ضعف و ناآگاهی و نبودن زمینه‌ی عینی استثمار سرچشمه می‌گرفت؛ نمی‌توانست پایدار بماند. زیرا از یک طرف استعدادها و نیازهای بشر، او را بر آن می‌داشت که برخلاف حیوانات راهها و وسائلی را کشف و اختراع کند که بتواند به‌کمک آنها طبیعت و سایر امکانات را به خدمت خود درآورد (تولید) و از این طریق نیازهای خود را به طور روز-افزون پاسخ گوید. به عبارت دیگر در هر دوره، با رشد توانائی‌ها (و مشخصاً با تکامل ابزار و شیوه‌های تولیدش) محصولات بیشتر و بهتری ارائه دهد (اضافه تولید).

از طرف دیگر زمینه‌ی درونی (بی‌نهایت‌طلبی) انسان، که در شرایط نامساعد اولیه (محدودبودن محصولات) امکان بروز نمی‌یافت، با افزایش اجتناب‌ناپذیر تولید، آشکار و فعال شد. این سرآغاز پیدایش مالکیت خصوصی و به دنبال آن بهره‌کشی انسان از انسان و شکل‌گیری طبقات است. و در یک کلام آغاز "اختلاف" بین انسان‌ها و برهم خوردن "امه واحده"ی اولیه است (۱)

به دنبال پیدایش استثمار و طبقات متخاصم، جنگ و ستیز طبقاتی و یادشمنی و نبرد بین استثمارشوندگان و استثمارکنندگان نیز اجتناب‌ناپذیر می‌شود (قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارضی مستقر و متاع الی حین). جنگ و ستیزی که در یک طرف آن پاسداران نظام استعماری موجود و در طرف دیگر ستمدیدگان و قربانیان این نظام‌ها که مضمم به در هم ریختن آن بوده‌اند. طرف اول سمبل ارتجاع هر دوران و طرف دوم، اردوی ترقی‌خواهان را تشکیل می‌داده‌اند.

آیا این جنگ و ستیز پایانی دارد؟ یا تاریخ همواره شاهد تضاد و تخاصم طبقات خواهد بود؟ آیا وجود طبقات ارتجاعی استثمارگر برای همیشه اجتناب-ناپذیر است؟ از سوی دیگر چه طبقه یا طبقاتی ارتجاعی هستند؟ معیار تشخیص ارتجاعی بودن آنها چیست؟ و بالاخره سرنوشت نهائی طبقات چیست؟

پایان استثمار و زوال طبقات

این درست است که تا کنون تاریخ، سراسر پوشیده از جنگ و تخاصم طبقات (توضیحات بیشتر پیرامون چگونگی این مسئله را به بحث‌های تاریخ‌حاله می‌دهیم).

و نیروها بوده است. و این هم درست است که طبقات مختلف همچنان وجود دارند، اما اینها یک روی سکه است. ولی روی دیگر سکه تغییر و تکامل نظام‌ها، نابودی برخی طبقات و مهمتر از همه چشم‌انداز پایان استثمار است.

همانطور که اشاره شد، با پیدایش استثمار، مبارزه برای محور تاریخی آن نیز آغاز شد. به تعبیر قرآن بعد از (تلاشی) "امه واحده" اولیه، بعثت انبیاء پاسخی بود برای مسأله‌ی "اختلاف" بین انسان‌ها؛ که در آیات دیگر با صراحت بیشتری بیان شده است:

"لقد ارسلنا رسلنا... ليقوم الناس بالقسط"

یعنی فلسفه‌ی بعثت انبیاء اساساً "برقراری متکامل‌ترین شکل برابری (قسط) در جوامع بوده است. از این صریح‌تر و عینی‌تر بیان چگونگی و مقدمات استقرار چنین جامعه‌ای است که در ابتدای سوره‌ی قصص ترسیم شده است: حاکمیت و پیشوائی محروم‌ترین و بالنده‌ترین طبقات (مستضعفین) و سرانجام تحقق جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی (جامعه‌ی امام زمان) که در آن نه خبری از استثمار و طبقات است، نه زمینه‌ای برای جنگ و ستیز (محور تاریخی اختلافات و مرزبندی‌ها). جامعه‌ای در کمال پیشرفتگی و غنای تکنولوژیک که هیچ نیاز کمال جویانه‌ای در آن بی‌پاسخ نیست.

فلسفه تضادهای اجتماعی از دیدگاه قرآن

از دیدگاه قرآن پیدایش و دوام نسبی اختلافات و تضادهای جامعه‌ی بشری بدین خاطر است که خود، انگیزه و عامل رشد و تکامل انسان و جامعه است. رحمت پروردگار هم از متن همین درگیری‌ها و موضع‌گیری‌های مجاهدانه بر علیه طبقات و نیروهای ضد تکامل (ارتجاعی)، شامل حال انقلابیون و وارثین تاریخ (مستضعفین) می‌شود. حتی از این دیدگاه هدف خلقت (انسان) این بوده است که انسان خود با الهام از جوهر هدایت رهایی بخش انبیاء، به طور آگاهانه و آزادانه و از طریق مبارزه‌ی تاریخی، بر این تضادها و اختلافات فائق آید. والا اگر قرار بود انسان این رسالت را نداشته باشد، استقرار جبری "امت واحده" از جانب خدا و بدون دخالت انسان مسأله‌ای نبود.

البته در این صورت انسانی هم (با این ویژگی‌ها) مطرح نبود:

"ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك
ولذلك خلقهم ."

به همین دلیل است که مرحله به مرحله در اثر انقلابات اجتماعی ، نظام های
خشن تر استثماری و ازگون شده و نظام های دیگری که به نسبت قبلی ها در فاز بالاتری
است ، جایگزین شده است . از بین رفتن پی در پی نظام های برده داری ، فئودالی
و (در برخی کشورها) سقوط سرمایه داری گواه این حقیقت است .

معیار ارتجاع به لحاظ اقتصادی - اجتماعی

بر این اساس برای تشخیص " ارتجاع " به لحاظ اقتصادی - اجتماعی (چه
در مورد یک طبقه و چه در مورد یک نظام) بایستی ببینیم کدامیک تاریخا " از
دوران " محو کامل استثمار و نفی طبقات " دورترند . این مسأله را با نمونه های
عینی تشریح می کنیم :

با توجه به معیار فوق الذکر ، روشن است که نظام برده داری حافظ عقب -
مانده ترین ، خشن ترین و آشکارترین شکل استثمار و در نتیجه ارتجاعی ترین نظام
اجتماعی است و از این روست که بعد از تلاشی جامعه ی واحد اولیه ، اولین نظام
استثماری در قالب برده داری ظاهر می شود .

می دانیم که در بعضی جوامع قرن های متمادی نظام برده داری حاکم بوده
است . ولی همپای رشد اجتماعی در زمینه های مختلف اعم از تکنیک ، تولید ،
علم و فرهنگ و نیز آگاهی و نتیجتا " نارضایی روز افزون بردگان و سایر زحمتکشان ،
شورش ها آغاز می شود . ثبات ظاهری امپراطوری های برده دار بر هم می خورد و
بدین ترتیب نظام برده داری به اجل تاریخی خود نزدیک می شود . یعنی از این
پس سیستم مورد بحث ، با بن بست مواجه شده و امکان ادامه ی حیات از آن سلب
می گردد . مجموعه ی تضادها ، اشکالات و نارسائی ها و فشارهای سیستم حاکم از
یک سو و رشد آگاهی و آمادگی و عدم تحمل طبقات زیر سلطه از سوی دیگر ، زمینه ی
عینی و ذهنی قیام و انقلاب را فراهم می سازد .

در همین جا متذکر می شویم که بر خلاف تبیین ابزار گرایانه و یک بعدی
ماتریالیستی از تاریخ ، که در تحلیل نهائی عنصر اقتصادی را تنها علت و عامل
تغییرات می داند ، ما برای عنصر ایدئولوژیک ، نقش اساسی قائلیم . از دیدگاه

توحیدی ما، تحولات تاریخی صرفاً "معلول شرط عینی و مادی جامعه (اقتصاد) نیست، بلکه هر دو عنصر "اقتصادی"، و "ایدئولوژیک" به عنوان شرایط "لازم" و "کافی" برای تحقق هر انقلاب اجتماعی ضروری است. (۱)

اما از تبیین فلسفی تاریخ که بگذریم، ما نیازمند معیار مشخص و ملموسی هستیم که در پرتو آن بتوانیم کم و کیف "ارتجاع" و نیز "ترقی" را در رابطه با نظام‌ها و طبقات اجتماعی تشخیص بدهیم. تا آنجا که به شرایط عینی و مادی جوامع مربوط است، هر نظام یا طبقه اجتماعی چه به لحاظ نیروهای مولده و چه به لحاظ روابط و مناسبات اقتصادی - اجتماعی ویژگی‌های خاص خود را دارد.

از طرف دیگر با توجه به سمت حرکت تاریخ و سرانجام تکامل جوامع بشری (که همانا تحقق جامعه‌ای است در اوج شکوفائی تکنیک از یک سو و روابط مبتنی بر برابری و قسط برای همه‌ی افراد بشر از سوی دیگر)، درمی‌یابیم که دو عنصر "ابزار تولید" و "روابط تولیدی"، مشترکاً در تدارک چنین جامعه‌ای دخیل هستند. یعنی هرچه ابزار پیچیده‌تر و متکامل‌تر باشد و درکنار آن هرچه "روابط اجتماعی به برابری و محو استثمار نزدیک‌تر باشد، جامعه تکامل یافته‌تر (مترقی‌تر) بوده و در غیر این صورت عقب مانده و ارتجاعی - یا ارتجاعی‌تر - است.

با توجه به این دو معیار می‌توانیم قضاوت کنیم که مثلاً "نظام فئودالی از نظام برده‌داری مترقی‌تر است و بر عکس، نظام برده‌داری به نسبت نظام فئودالی ارتجاعی‌تر است. و بر همین قیاس...

در مقایسه‌ی جوامع، تکنیک ارجح است یا روابط اجتماعی؟

اما چه بسا ما شاهد جوامعی هستیم که از نظر تکنیک بسیار پیشرفته هستند در حالی که به لحاظ مناسبات، استثمار شدید سرمایه‌داری بر آن‌ها حاکم است (امریکا و...). درحالی‌که در بعضی دیگر اگرچه از نظر تکنولوژی تقریباً "عقب مانده‌اند، ولی او نظر مناسبات اجتماعی نه تنها فئودالیت را از بین برده‌اند بلکه راه رشد سرمایه‌داری رانیز مسدود کرده‌اند (ویتنام و...). در این صورت معیار مقایسه آن‌ها (به لحاظ ترقی و ارتجاع) چیست؟

جواب آن در یک کلام اینست: "از این دو معیار، معیار "روابط اجتماعی" ارجح است، یعنی نظامی که دارای روابط عالی‌تر و عادلانه‌تر باشد، مترقی‌تر (۱ - تشریح این مسئله را به بحث تبیین تاریخ موکول می‌کنیم.

است. از این روست که ما بدون هیچ شک و شبهه‌ای ویتنام را (علی‌رغم پائین بودن سطح تکنیک‌اش) مرفقی‌تر از امریکا می‌دانیم...".
آیا می‌توان از تکامل بی‌نیاز بود؟

از قضا جوامع انقلابی با برقراری مناسبات عالی‌تر و عادلانه‌تر زمینه‌ی پیشرفت تکنیکی خود را هم مساعدتر می‌کنند. از این گذشته بدیهی است که نظام‌های انقلابی نه تنها خود را از رشد تکنیکی بی‌نیاز نمی‌دانند، بلکه آن‌را یک ضرورت گریزناپذیر انقلابی تلقی کرده و بدون شک برای آن برنامه‌ریزی مشخصی نیز دارند. و بالاخره همان‌طور که اشاره شد بدون وجود این شرط، حرکت به سمت محو تاریخی استثمار و طبقات نیز امکان پذیر نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

از مجموعه‌ی بحث‌های فوق چنین نتیجه می‌گیریم که در زمینه‌ی اقتصادی - اجتماعی:

۱- نظام‌ها و طبقات اجتماعی همچون دیگر پدیده‌ها در حال تغییر و تحول‌اند. در این تحولات برخی عمر تاریخی‌شان فرا رسیده از بین می‌روند و برخی تازه رشد خود را شروع می‌کنند.

۲- این تغییرات سمت تکاملی دارد، و به این ترتیب نظام‌های کهنه ارتجاعی، و نظام‌های نوین مرفقی‌اند.

۳- به طور تاریخی معیار ترقی و ارتجاع در این مورد عبارت است از میزان تکامل ابزار و تکنیک و به‌طور کلی نیروهای مولد از یک سو، و دوری و نزدیکی "مناسبات اجتماعی" نسبت به روابط غیر استثماری از سوی دیگر. و در هر جامعه و مرحله‌ای مشخص، بسته به این که جامعه چه مراحل را پشت سر گذاشته و بسته به این که نظام حاکم و یا هر یک از طبقات آن چقدر در تکامل یا انحطاط جامعه سهم داشته باشند، میزان ترقی یا ارتجاع آن‌ها مشخص می‌گردد.

۴- در تضاد بین "تکنیک" و "روابط" برای تشخیص ارتجاع یا ترقی، ارجحیت با معیار روابط است.

۵- تاریخ، بعد از تلاشی جامعه‌ی اولیه (امه واحده)، همه‌ی نظام‌های استثماری اعم از برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و نیمه سرمایه‌داری را تجربه

کرده است، و اکنون انسان در آستانه‌ی حل قطعی و نهائی مسأله‌ی استثمار و طبقات است.

۶- پیشرفته‌ترین راه حل اجتماعی در جهت تحقق جامعه‌ی بی طبقه‌ی توحیدی، روابط ضد استثماری توحیدی است.

۷- در حوامعی که نظام سرمایه‌داری یا سرمایه‌داری وابسته را تجربه کرده‌اند، تنها راه، مسیر ضد استثماری توحیدی است.

۸- به طور کلی در عصر ما (عصر کبیر آگاهی خلق‌ها) دیگر الزامی نیست که نظام‌های استثماری حتی مترقی‌ترین آنها (آنچه که عنوان "راه سوم" دارد یا به اصطلاح "راه غیر سرمایه‌داری" نامیده می‌شود) دنبال شود. بلکه در بسیاری موارد به دلیل وجود شرایط عینی و ذهنی مساعد راه حل ضد استثماری توحیدی، مستقیماً قابل پی‌موندن شده است.

۹- توضیح فوق بدین معنا نیست که راه‌حل‌های بینابینی در هیچ کجا امکان شکل‌گیری و ادامه‌ی حیات نسبی ندارند. بر عکس در صورتی که شرایط عینی و ذهنی و بالخصوص تجربه‌ی مبارزاتی و مشخصاً "یک سازمان انقلابی کارآمد با دیدگاه ضد استثماری، رهبری مبارزات را در دست نداشته باشد، به طور موقت هم‌گشده راه‌حل‌های نیمه سرمایه‌داری و مآلاً سرمایه‌داری وابسته، امکان پاگرفتن دارند.

۱۰- و بالاخره این که با توجه به مسائل فوق الذکر: در جامعه‌ی فعلی ایران (که نظام بورژوازی وابسته را هم تجربه کرده است) به لحاظ طبقاتی، سرمایه‌داری وابسته و یا خرده سرمایه‌داری رو به وابستگی؛ صرف‌نظر از این که کلاً "ضد مردمی است، به ویژه در این مرحله ارتجاعی است... و به طریق اولی فئودالیزم هم ارتجاعی است. و نتیجتاً": بورژواهای وابسته، فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگ، خرده سرمایه‌داران متمایل به امپریالیزم یا رو به وابستگی و خرده سرمایه‌داران متمایل به فئودالیزم به درجات مختلف مرتجع هستند.

ارتجاع به لحاظ سیاسی

مقدمه:

واژه‌های "سیاست" و "سیاسی" اساساً به مجموعه‌ی مسائل، موضوعات، عملکردها، موضع‌گیری‌ها و برنامه‌هایی اطلاق می‌شود که به نحوی از انحاء با حاکمیت یا قدرت و نظام حکومتی ارتباط دارند.

البته در اینجا نیازی نیست که بحث مفصلی راجع به معنا و مفهوم این واژه‌ها داشته باشیم. اما چند نکته را بایستی خاطر نشان کنیم:

اولاً - در اینگونه موارد که موضوع مورد بحث به بخش‌های فلسفی، اقتصادی-اجتماعی و "سیاسی" تقسیم می‌شود، مفهوم خاص "سیاست" و "سیاسی"، عمدتاً به عملکردها، موضع‌گیری‌ها و خلاصه به خط‌مشی مربوط می‌شود، نه ماهیت؛ گو اینکه بی‌ارتباط با یکدیگر هم نیستند.

من باب مثال وقتی می‌گوئیم یک سازمان یا گروه به لحاظ سیاسی، ترقیخواه است و سازمان یا گروه دیگر از همین نظر ارتجاعی است؛ منظور اینست که خط‌مشی و عملکرد و موضع‌گیری هر یک از آنها مبین ارتجاع یا ترقیخواهی است.

ثانیاً - اگر چه ما واژه‌های ارتجاع و مرتجع، یا انقلاب و انقلابی و... را در زمینه‌های مختلف مورد بحث قرار می‌دهیم، اما از آنجا که مصادیق آنها در هر زمینه‌ای هم که باشند بالاخره نمود عملی پیدا می‌کنند، و به عبارت دیگر سر از "سیاست" عملی یا خط‌مشی و موضع‌گیری در می‌آورند، اصولاً "واژه‌های ارتجاع" و... بیشترین کاربرد را در زمینه‌ی سیاسی دارند، یعنی مثلاً "وقتی صحبت از یک نیروی ارتجاعی می‌کنیم، منظورمان "حریانی" است که حرکات و خط‌مشی ارتجاعی دارد.

ثالثاً - در مورد اهمیت بررسی ارتجاع و... در زمینه‌ی سیاسی بایستی اضافه کنیم که چون مواضع عملی، اصیل‌ترین معیار صحت و سقم ادعاها و مسیر اهداف و آرمان‌های هر فرد یا جریان اجتماعی است؛ در هر مقطع قضاوت و موضع‌گیری در قبال آن‌ها هم بایستی به ویژه با توجه به همین معیار (سیاست عملی آن‌ها) صورت گیرد.

من باب مثال در دوران شاه، نیروهائی که بر علیه آن رژیم وابسته مبارزه می‌کردند، به لحاظ آرمانی و طبقاتی دارای مواضع مختلفی بودند. از جمله برخی معتقد به نفی استثمار و برخی با دیدگاه‌های خرده بورژوائی مدافع استثمار بودند. طبیعی است که نیروهای ثانی استثمار ترقیخواه‌تر از حامیان استثمار هستند، اما این معیار به تنهایی تعیین‌کننده‌ی دوری و نزدیکی نسبت به نیروها نمی‌توانست باشد، زیرا نفس یک آرمان انقلابی دلیل بر موضع‌گیری صحیح و انقلابی در هر شرایطی نیست. کما اینکه در همان دوران که اصیل‌ترین شکل مبارزه، یک مبارزه‌ی قهزآمیز و مسلحانه بود، برخی از نیروهای مخالف استثمار، مبارزه‌ی مسلحانه را نفی می‌کردند؛ در حالی که در همان شرایط بودند جریان‌های خرده بورژوائی که خط مشی مسلحانه را دنبال می‌کردند. و طبیعی است که جریان‌های اخیر عمل‌شان انقلابی‌تر و مترقی‌تر بود. زیرا در براندازی آن نام فاسد، نقش بنیادی‌تری داشت. خلاصه کنیم: آنکه در عمل (و نه صرفاً در شعار و آرمان) انقلابی‌تر و مترقی‌تر بود، نتیجتاً در همان مقطع قابل اعتمادتر و نزدیک‌تر هم بود.

در رابطه با دیدگاه فلسفی هم دقیقاً، همینطور است. من باب مثال وقتی بر اصالت و ارجحیت یک فلسفه‌ی مشخص (که به اعتقاد ما همان فلسفه‌ی توحیدی است) تأکید می‌کنیم، اساساً بدین خاطر است که به صورت عالی‌تر و پیچیده‌تری در صحنه‌ی جامعه و تاریخ به "عمل" و موضع‌گیری‌های سیاسی مترقیانه‌تر و انقلابی‌تری رهنمون می‌شود. کما اینکه هر یک از فلسفه‌های غیر توحیدی به میزان پندار - گزائی‌شان، مدافعین خود را در عمل و سیاست به ارتجاع سوق خواهند داد.

رابطه‌ی خط‌مشی سیاسی با پایگاه طبقاتی و دیدگاه ایدئولوژیک

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، پایگاه طبقاتی و دیدگاه‌های ایدئولوژیک، بالاخره در عملکرد سیاسی هر نیرو "نمود" پیدا می‌کند. مثلاً "نیروها، احزاب

یا سیستم‌های متکی به سرمایه‌داری، در صحنه‌ی سیاسی نیز بر اساس مقتضیات سرمایه‌داری موضع‌گیری و عمل می‌کنند. یعنی سیاست‌شان نیز در خدمت حفظ چنین نظامی است. از جنگ افزووی و لشکر کشی آنها گرفته تا سیاست به اصطلاح حقوق بشر و...

و یا احزاب و سازمان‌هایی که در جهت محو استثمار و طبقات مبارزه می‌کنند، بی‌تردید به لحاظ ایدئولوژیک معتقد به چنین آرمانی هستند و به لحاظ طبقاتی نیز به کارگران اتکاء دارند.

بدیهی است که آرمان محو استثمار و استقرار جامعه‌ای فارغ از بهره‌کشی و تهی از طبقات، به‌طور تمام عیار تنها در برتو فلسفه‌ی واقع‌گرای توحیدی امکان‌پذیر است. و اینهم خود از ارتباط دیدگاه ایدئولوژیک - فلسفی با عملکرد سیاسی ناشی می‌شود که در اینجا یک بعد تاریخی پیدا می‌کند. (۱)

مجدداً "تأکید می‌کنیم که نیروهایی که به لحاظ ایدئولوژیک، مترقی‌تر و نتیجتاً به لحاظ اجتماعی به طبقات بالنده‌تری متکی باشند، در صحنه‌ی سیاست نیز انقلابی‌تر عمل می‌کنند و برعکس..."

البته اگر اشتباهات و عملکردهای غلط از جانب مترقی‌ترین نیرو به صورت یک جریان انحرافی استمرار و شدت یابد، خود ناشی از نفوذ دیدگاه‌ها و تمایلات طبقات استثمارگر و به‌طور خلاصه نشان از آلودگی‌های طبقاتی دارد. ولی از آنجا که از ماهیت فلسفی یا طبقاتی سرچشمه نگرفته، قابل اصلاح است. اما در مورد نیروهای عقب‌مانده و مدافع استثمار، عملکردهای غلط ارتجاعی از عمق ماهیت‌شان نشأت می‌گیرد؛ و سرانجام گریزی از آن ندارند ولو اینکه در مقاطعی و یا حتی در دوره‌هایی عملکردشان انقلابی بوده و در آن مقاطع، خصایص ارتجاعی بروز نداشته باشد.

به هر حال یک نیرو به اندازه‌ای که به لحاظ ایدئولوژیک و طبقاتی ارتجاعی باشد، عملکرد سیاسی‌اش نیز به همان میزان ارتجاعی است. مثلاً "سیستم‌شاه با آن ارزش‌های پوسیده و با آن وابستگی‌های طبقاتی و ارتجاعی فقط چنان سیاست‌هایی را می‌توانست دنبال کند و..."

۱ - به کتاب آموزش و تشریح اطلاعاتیه‌ی تعیین مواضع سازمان مجاهدین... سؤال ۲۷ مراجعه شود.

نکته‌ی دیگر در این زمینه اینکۀ گرچه مواضع بعضاً " غلط نیروهای واقعا " ضد-
 استثمار از ماهیت طبقاتی شان ناشی نمی‌شود و بدین جهت ویژگی خاص ارتجاعی
 ندارد، ولی به‌رحال از آنجا که در هر مقطع تنها یک‌راه حل عملی (یا یک برنامه
 و سیاست) واقعا " اصولی و منطبق با مقتضیات انقلاب و تکامل وجود دارد، انحراف
 از آن خواه ناخواه به نفع نیروهای مرتجع است. به عبارت دیگر موضع‌گیری‌های
 غلط از جانب نیروهای ضد استثمار (که اپورتونیسیم یا گرایشات اپورتونیستی نام
 دارد) اعم از اینکه از موضع ظاهراً " ترقیخواهانه (چپ روانه یا چپ نمایانه)
 باشد یا از موضع راست، نتیجه‌ای جز تقویت مرتجعین و طولانی‌تر کردن حیات
 رو به زوال‌شان نخواهد داشت.

ارتجاع مطلق در زمینه‌ی سیاسی

گفتیم عملکردها و خط‌مشی ارتجاعی اساساً " متعلق به نیروها و عناصری
 است که:

اولاً " - به لحاظ طبقاتی و ایدئولوژیک مدافع استثمارند.

ثانیاً " - تحولات انقلابی، منافع و حیات رو به‌زوال آنها را تهدید می‌کند.
 اما بینیم چه مواضع و خطوط عملی، ارتجاعی، و نتیجتاً " چه نیروهایی مرتجع‌اند؟
 در اینجا نیز معیار کلی همان " تکامل " است. بدین ترتیب که هر حرکت یا
 موضع‌گیری سیاسی، که در جهت تکامل جامعه و انسان باشد، مترقی و انقلابی
 است، و برعکس هر حرکت یا موضع‌گیری، که هماهنگ با جریان تکامل جامعه
 نباشد، بالاخص اگر سد این راه باشد، ارتجاعی است. (۱)
 البته این یک معیار کلی است، و بایستی با معیارهای مشخص‌تر و ملموس‌تری
 تکمیل شود:

می‌دانیم که مسیر تکامل همواره و در هر مقطعی، با انواع تضادها و مواج
 روبروست. گو این که نیروهای مدافع تکامل هم، از طریق درگیری و نبرد علیه
 این تضادها و نهایتاً " غلبه بر آنهاست که تکامل را عینیت می‌بخشند. در یک
 کلام مکانیسم تکامل، همان درگیری و مبارزه‌ی این دو جبهه است. اما به‌رحال
 (۱ - قبلاً " به مسیر حرکت تاریخ و سرانجام و آینده‌ی آن، یعنی استقرار جامعه‌ی
 بی‌طبقه‌ی توحیدی اشاره کردیم.

این امر واقعیت دارد که شرایط یا نیروهائی، در مقابل حرکت رو به رشد جهان صف آرائی می‌کنند.

در هر زمان از بین انبوه موانع و مشکلات (تضادها)، یکی نقش محوری و اصلی را دارد؛ همان‌که عامل اصلی توقف یا انحطاط جامعه‌است. درست به همین دلیل، نه تنها تکامل جامعه فقط با از میان برداشتن مانع و سد اصلی امکان پذیر است، بلکه حل دیگر تضادها و مسائل نیز، منوط به حل همان تضاد اصلی می‌شود. مثلاً "در جامعه‌ی خودمان، تا وقتی تضاد بین خلق و امپریالیزم (به مثابه تضاد اصلی این دوره) حل نشده، زمینه‌ی حل تضادهای طبقاتی و... فراهم نخواهد شد. همین جا یادآوری کنیم که:

اولاً - "جبهه‌ی دشمن اصلی (تضاد اصلی)، به عنوان باز دارنده‌ترین نیروی ضد تکامل، سمبل ارتجاع مطلق هر دوره است. این ارتجاع در عصر ما، امپریالیزم جهانی و در رأس آن امپریالیزم امریکاست.

ثانیاً - "پایگاه‌ها و عوامل داخلی اردوی دشمن اصلی، سنگرهای مقدم و عوامل اجرائی آنند؛ و به همین جهت شکست و نابودی این دشمن، قبل از هر چیز مستلزم در هم کوبیدن همان پایگاه‌ها و عوامل است.

مثلاً "در زمان شاه، تمامیت رژیم او و نیروهای وابسته‌اش، و در حال حاضر شبکه‌های سیا، ساواک و سایر مهره‌ها و مزدوران و شرکای داخلی شاه و امپریالیزم، که به هر حال خواهان رژیم نظیر رژیم شاه (و چه بسا با همان شکل سلطنتی‌اش) هستند، از مصادیق و عوامل "ارتجاع مطلق" هستند.

دیگر نیروهای ارتجاعی به لحاظ سیاسی

قبلاً "راجع به اقشار و طبقاتی که در این مرحله از تاریخ میهن‌مان، ارتجاعی، یا به درجاتی ارتجاعی هستند، اشاره کردیم (در بررسی ارتجاع به لحاظ اقتصادی - اجتماعی). اکنون می‌خواهیم نیروها و جریان‌های سیاسی را از این نظر ارزیابی کنیم. بدیهی است که این جریان‌ها جدا از پایگاه‌های طبقاتی‌شان نیستند، اما آنچه این مبحث را متمایز می‌کند، ارزیابی مشخص عملکردها و موضع‌گیری‌هایی است که در صحنه‌ی سیاست، ارتجاعی محسوب

می‌شوند؛ و طبیعتاً "به دنبال چنین تشخیصی است که ما قادر خواهیم بود احزاب، سازمان‌ها و به‌طور کلی نیروهای سیاسی ارتجاعی یا متمایل به ارتجاع را بازشناسیم؛ گفتیم تضاد اصلی در هر دوره، اردوی مطلقاً "ارتجاعی و ضد خلقی را مشخص می‌کند، اما در عین حال در طرف مقابل هم نیروهای ارتجاعی دیگری وجود دارند؛ نیروهایی که با مواضع عملی خود که از ماهیت استثمار و میرایشان سرچشمه می‌گیرد، هر زمان به اردوی ضد خلق نزدیک‌تر می‌شوند، تا آنجا که اجل تاریخی‌شان فرا برسد. در آن هنگام هیچگونه مشروعیتی برای "بقا" نخواهند داشت؛ و به عبارت دیگر به "ارتجاع مطلق" تبدیل خواهند شد.

حال ببینیم چه عملکردهائی در شرایط اجتماعی - سیاسی جامعه‌ی ما ارتجاعی هستند:

عملکردهای ارتجاعی در این شرایط

می‌دانیم که با توجه به تضاد اصلی و مرحله‌ی انقلاب اجتماعی‌مان، ما درگیر یک مبارزه‌ی رهایی‌بخش ضد امپریالیستی هستیم، که با در نظر گرفتن ضرورت‌های تاریخی، و بالاخص ویژگی‌ها و اهداف اسلامی انقلابیان، مضمون و جوهر این مبارزه، ضد استثمار است.

این حرکت انقلابی، در هر مقطع الزامات عملی خاصی را به دنبال دارد، که نادیده گرفتن و نقض آنها، بدون شک به انحراف و ارتجاع می‌انجامد. این الزامات در مرحله‌ی کنونی چیست؟

الف - در رابطه با هویت ضد امپریالیستی مبارزه‌ی ما

۱ - از آنجا که هیچگونه رابطه‌ی انسانی و مسالمت‌آمیزی، بین خلق و امپریالیزم به عنوان دشمن اصلی خلق وجود ندارد، مآلاً "تنها پاسخ صحیح و انقلابی برای حل این تضاد، نبرد قهرآمیز و مسلحانه است. لذا:

• هرگونه وابستگی یا گرایش به وابستگی به امپریالیزم اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی یا فرهنگی، خصوصیت ارتجاعی است.

• هرگونه مماشات و سازشکاری در رابطه با امپریالیزم، و پایگاه‌ها و عوامل داخلی آن، از سرمایه‌داران وابسته گرفته تا شبکه‌ها و عناصر ساواک، سیا، ونیز حفظ نهادها و مهره‌های سرسپرده و سرکوبگر رژیم قبلی، و همچنین حفظ مناسبات

ضد خلقی ارتش شاهنشاهی، و نیز عدم لغو قراردادهای استعماری، ارتجاعی است.

* نفی ضرورت مبارزه‌ی قهرآمیز علیه امپریالیزم، ارتجاعی است.

* هر گونه کم بها دادن به تضاد اصلی (امپریالیزم)، یا فرعی تلقی کردن این مسئله، که مرادف است با اصل گرفتن تضادهای فرعی (و مشخصاً "تضادهای درون خلق)، ارتجاعی است. و به عبارت دیگر هر گونه انحراف از مسیر مبارزه‌ی اصیل ضد امپریالیستی، با توجه به پایگاه استثماری این انحراف، ارتجاعی است.

۲- از آنجا که شکست امپریالیزم مستلزم یک نبرد توده‌ای، با شرکت همه‌ی اقشار و طبقات و نیروهای مردمی است. هماهنگی و مآلاً اتحاد این نیروها در رابطه با نبرد ضد امپریالیستی، یک اصل انقلابی و اجتناب ناپذیر است. تحقق چنین اتحادی (علیرغم اختلافات سیاسی و فکری)، مستلزم به رسمیت شناختن حقوق دموکراتیک همه‌ی اقشار و نیروهای خلقی است. بنابراین:

* ایجاد تفرقه و شقه کردن صفوف خلق، تحت هر عنوان و بهانه، "ارتجاعی" است. محور قرار دادن اختلافات فکری، عقیدتی، سیاسی و مسلکی؛ و فراموش کردن وحدت ضد امپریالیستی، از مظاهر این ارتجاع است.

* ایجاد هر گونه خفقان، استبداد، انحصار طلبی و از جمله انکار حقوق دموکراتیک نیروهای خلقی، ارتجاعی است؛ اگر چه این اقدامات تحت لوای مذهب و اسلام پنهانی صورت گیرد، چرا که به قول پدر طالقانی، بدترین نوع استبداد، استبداد دینی است. با گلوله و چماق به جنگ عقاید و اندیشه‌ها رفتن، و یا با جشن کتاب سوزان مانع نشر اندیشه‌های دیگران شدن، سمبل این ارتجاع قرون وسطایی، و یادآور دستگاه تفتیش عقاید آن دوران است.

* انکار حق حاکمیت و تعیین سرنوشت مردم - و مشخصاً "نفی شوراها و واقعی (در عمل و نه صرفاً در حرف)، ارتجاعی است.

* به رسمیت نشناختن حقوق ملیت‌ها، و مشخصاً "حق خودمختاری آنها در چارچوب وحدت و یکپارچگی میهن، به ویژه اگر با جنگ افروزی و سرکوب همراه باشد ارتجاعی است.

* انکار عملی حقوق سیاسی - اجتماعی زنان، و رد تساوی حقوق زن و مرد، و درجه دوم تلقی کردن زنان (به فرض که با انواع تعارفات و تقدیس‌های رایج در

مورد نقش مادری زن همراه باشد) ، ارتجاعی است .

✽ ضدیت با نیروهای انقلابی و طرد و نفی آنها ، بارزترین و بوسیده‌ترین

نوع ارتجاع ، در این مورد است .

✽ ضدیت علیه نیروهای انقلابی و ضدامپریالیست در سطح بین‌المللی (حتی

اگر بیش از رژیم فعلی پاکستان "اسلام پناه" باشند) ، ارتجاعی است .

ب - در رابطه با مضمون ضد استثماری و توحیدی انعدمان

اصولا ، روند کلی مبارزات انقلابی تاریخ ، حرکت به سمت محور بهره‌کشی

انسان از انسان ، و بالاخره تحقق جامعه بی طبقه‌ی توحیدی است ، و این مستلزم

حاکمیت رنجبران و زحمتکشان و مشخصا " بالنده‌ترین آنها یعنی کارگران است .

البته همان طور که قبلا اشاره شد ، در هر مرحله از تکامل جوامع ، بسته به مقتضیات

عینی و ذهنی ، چشم انداز آینده و نظام حکومتی مطلوب ، متفاوت است .

اما به هر حال ، هر نظامی در پایان عمر خود ، بشارت سیستم نوین و

تکامل یافته‌تری را می‌دهد ، که در مقایسه با نظام قبلی ، فاصله‌ی کمتری با جامعه‌ی

ایده‌آل بشری دارد .

به طور مشخص جامعه‌ی ما ، نظام‌های استثماری و ارتجاعی را در اشکال

مختلف تجربه کرده است ، که آخرین آنها ، سرمایه‌داری وابسته می‌باشد . از طرف

دیگر به این دلیل که ، نه امکان بی ریزی یک سیستم سرمایه‌داری مستقل (ملی)

وجود دارد ، و نه راه‌های بینابینی یا نیمه سرمایه‌داری ؟ سرانجامی جز وابستگی

مجدد به امپریالیزم ندارد ؛ تنها نظام سیاسی - اجتماعی مطلوب ، که متناسب

با این مرحله از تکامل جامعه ما نیز می‌باشد ، آنست که زمینه‌ی استقرار مناسبات

ضد استثماری توحیدی را فراهم سازد . در چنین حکومتی ، یعنی در نظام سیاسی -

اجتماعی مورد بحث ؛ زحمتکشان و نیروهای انقلابی که مدافع واقعی آنها هستند ،

نقش اساسی و تعیین کننده‌ای ایفا می‌کنند .

در چنین نظامی ، مسیر حل تضادهای اجتماعی - طبقاتی ، به نفع زحمتکشان

و استثمار شدگان است ؛ در عین حال که تانابودی امپریالیزم ، تضاد اصلی جامعه

تحت الشعاع دیگر تضادها قرار نمی‌گیرد .

بر این اساس ، کلیه شیوه‌ها و سیاست‌های ضد کارگری و ضد دهقانی ، ارتجاعی

است . از جمله :

• عدم خلع ید کامل از فئودال‌ها و زمین‌داران بزرگ، و تقسیم نکردن املاک آنها به نفع دهقانان محروم، ارتجاعی است.

• عدم مصادره‌ی سرمایه‌های وابسته، و ملی نکردن آنها به مثابه یک سیاست ضد خلقی (و به خصوص ضد کارگری)، ارتجاعی است.

• غفلت از تأمین حقوق زحمتکشان، و حرکت در مسیر تثبیت مناسبات استثمار، ارتجاعی است.

• هر گونه ممانعت از فعالیت‌های صنفی - سیاسی کارگران، دهقانان، و مشخصاً "اشکال تراشی در مورد ایجاد شوراهای واقعی آنها، که کار و سرنوشت‌شان را به دست خودشان می‌سپارد، ارتجاعی است.

• به طریق اولی، ایجاد هر گونه خفقان و هر گونه سرکوب در مقابله با حق طلبی زحمتکشان، ارتجاعی است.

ارتجاع و لیبرالیسم

یکی از موضوعاتی که به دنبال سقوط شاه، مورد بحث برخی گروه‌های سیاسی، و محافل روشنفکری جامعه بوده است، مسأله‌ی "ارتجاع و لیبرالیسم" می‌باشد. از سوی دیگر، موضوع فوق ارتباط نزدیکی با بحث کنونی ما دارد. حال با بررسی مختصری پیرامون آن، امید است ابهاماتی که در این زمینه وجود دارد، تا حدودی روشن شود. البته بایستی متذکر شویم که در این بررسی، بیش از هر چیز بر واقعیات عینی جامعه‌ی خودمان تأکید داریم؛ به ویژه در مورد لیبرالیسم که کمتر به جنبه‌های تفئوریک و یا سوابق تاریخی، و نیز مفهوم و مصداق آن در جوامع مختلف پرداخته‌ایم.

لیبرالیسم در جامعه‌ی ما

"لیبرالیسم" یک جریان سیاسی - اجتماعی است، که پایگاه طبقاتی آن بورژوازی متوسط و به وابستگی می‌باشد. این جریان چه به لحاظ طبقاتی و چه به لحاظ سیاسی، با بورژوازی وابسته تفاوت‌هایی دارد، از جمله این که برخلاف بورژوازی وابسته، "لیبرالیسم" پیروسی و وابستگی را تکمیل نکرده، و بدین لحاظ

هنوز در مرحله‌ی گذار از جبهه‌ی خلق به جبهه‌ی ضد خلق می‌باشد.

از طرف دیگر در رابطه با همین دوره‌ی گذار - که البته چندان دوامی نخواهد داشت - چه به دلیل ضعف‌های درونی و جا نیفتادن یک سیستم کاملاً وابسته، و چه در رابطه با ته مانده‌ی عناصر نیمه‌ملی، که احتمالاً در این جریان وجود دارند، و بالاخره به خاطر خصیصه‌ی به اصطلاح لیبرالی آن؛ سرکوب قاطع و نهائی نیروهای انقلابی توسط رژیم‌می که لیبرال‌ها نقش درجه‌ی اول را در آن ایفا می‌کنند، به تأخیر می‌افتد. ولی در هر صورت ماهیت و عملکردهای ارتجاعی "لیبرالیزم" به قوت خود باقی است. و به همین دلیل هیچ چشم اندازی، جز وابستگی هر چه بیشتر و سریع‌تر و سقوط کامل به دامان امپریالیزم ندارد؛ به خصوص که مسائل حاد و فوری جامعه‌ی ما در زمینه‌های مختلف، به ویژه در زمینه‌های اقتصادی از یکطرف، و عدم اتکالی لیبرالیزم به خلق و نتیجتاً "عدم بسیج مردم از طرف دیگر، این جریان را وادار می‌کند که برای حل مسائل، سریعاً دست به دامان امپریالیزم شود. آنگاه دیری نخواهد پایید که سیل قراردادهای و سرمایه‌گذاری‌ها، همراه با انبوه اسلحه و مستشاران رنگارنگ امپریالیست‌ها سرازیر خواهند شد.

در مورد لیبرالیزم این نکته را نیز بایستی خاطر نشان کنیم، که به دلیل قدرت سیستم سازی‌اش، چه به لحاظ سیاسی و چه در زمینه‌ی بوروکراسی، و چه در زمینه‌ی اقتصادی و نظامی، یک تهدید استراتژیک برای انقلاب ضد امپریالیستی ما محسوب می‌شود. البته اگر آمادگی روز افزون شرایط عینی و ذهنی انقلاب را در بررسی‌های خود دخالت بدهیم، طبیعتاً تسلط دراز مدت لیبرال‌ها را عملاً غیر ممکن خواهیم یافت؛ چرا که شدت اوجگیری تضادهای اجتماعی از یکسو، و رشد روز افزون نیروهای انقلابی از سوی دیگر، راه‌حل‌های سرمایه‌داری یا نیمه سرمایه - داری را به طور اجتناب‌ناپذیر منتفی نموده، و تنها راه حل ضد استعماری توحیدی (و به طریق اولی و به طور مقدم ضد امپریالیستی) را، آنهم با حضور نیروهای - انقلابی، به عنوان تنها پاسخ طبیعی و ممکن برای مسایل جامعه‌ی ما، باقی می‌گذارد.

ارتجاع به مفهوم اخص آن در این مرحله

همانطور که می‌دانید، ما در نوشته‌ها و موضعگیری‌های خود، "لیبرالیزم" را با وجود جنبه‌های ارتجاعی‌ای که دارد، با همان عنوان لیبرالیزم (یا جناح لیبرال

یا سازشکار) مطرح می‌کنیم، و اصطلاح "ارتجاع" را در مورد یک جریان مشخص دیگری بکار می‌بریم.  اکنون این سؤال مطرح می‌شود که، "ارتجاع" مورد اشاره‌ی ما چه جریانی است و چه خصوصیتی دارد؟

"ارتجاع" به مفهوم اخص آن در این شرایط، یک جریان سیاسی - اجتماعی است که پایگاه طبقاتی آن اساساً "خرده‌بورژوازی سنتی" (متماثل به فئودالیزم) بوده، و به لحاظ سیاسی هم دارای بیشترین و شدیدترین خصائص ارتجاعی است (۱). از آنجا که مناسبات اقتصادی - اجتماعی و شیوه‌ی تولید خرده بورژوازی سنتی، بسیار عقب مانده و پوسیده، و فاقد هرگونه پویائی و رشد یابندگی است، حتی در مقایسه‌ی با بورژوازی لیبرال هم ارتجاعی تر است، و از این روست که قدرت سیستم - سازی و پی‌ریزی یک نظام اجتماعی قابل دوامی را ندارد. چرا که اگر فرضاً "بورژوازی لیبرال بتواند در یک چشم انداز کوتاه، به میزان محدودی رشد تولید جامعه را تأمین کند، خرده بورژوازی سنتی چنین توانی را هم ندارد. البته یادآوری می‌کنیم که بورژوازی لیبرال هم از آنجا که در کادر وابستگی حرکت خواهد کرد، خواه ناخواه با بن‌بست مواجه خواهد شد.

با توجه به دلایل فوق‌الذکر، "ارتجاع" هیچ آینده‌ی امیدبخشی ندارد. هر حرکت واقعا "انقلابی و ترقیخواهانه، زنگ خطری است برای موجودیت آن، و از این روست که در صحنه‌ی سیاسی، بیشترین و شدیدترین عملکردهای ارتجاعی را دارد.

این جریان، در عین حال با لیبرال‌ها هم در تضاد است، اما نه از موضع انقلابی و عمیقاً "ضد امپریالیستی"، بلکه اساساً "در رابطه با عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی و سیاسی اش. به عبارت دیگر از آنجا که تکامل تاریخ، دوران حیات ارتجاع کنونی را پشت سر گذاشته، و به همین دلیل حتی لیبرال‌ها شانس بیشتری برای "بقاء" دارند؛ "ارتجاع" تلاش می‌کند که لیبرال‌ها را هم در "مهمیز" خود داشته باشد. و اینست مضمون اصلی تضادها و درگیری‌های ارتجاع با لیبرالیسم، هرچند "ارتجاع" چهره‌ی خود را در پشت دعاوی ضد امپریالیستی بپوشاند. ۱ - البته وضعیت ارتجاع مطلق را، یعنی همان جبهه‌ی ضد خلق که امپریالیسم و یادی داخلش باشد، قبلاً "تشریح کرده‌ایم.

البته در عین حال همواره می‌تواند با آنها همکاسه باشد، و سهمی از قدرت را به آنها واگذار کند. گذشته از این اقدامات سازشکارانه‌ی لیبرال‌ها، اساساً با مخالفت ارتجاع مواجه نیست (از انتصابات گرفته تا قراردادهای ...).

انحصار طلبی، یکی از ویژگی‌های ارتجاع

استیصال تاریخی و بالفعل "ارتجاع"، خصیصه‌ی "انحصار طلبی" را از اجزای جدا نشدنی این جریان کرده است. زیرا به دلیل تهی بودن ارتجاع از هر گونه ترقیخواهی، میدان‌مانور برای آن، آنقدر محدود است که قادر نیست هیچ روزنه‌ای را آزادانه برای دیگر نیروها باز گذارد. گویا این که به لحاظ اجرائی، قدرت کافی برای این کار را ندارد. اما به هر حال از آنجا که در بافت سیستم مر بود، وجه غالب را داراست؛ در این مسیر از هیچ چیز فروگذار نمی‌کند. چرا که ارتجاع این واقعیت را به خوبی لمس کرده است که هر سنگری را که از دست می‌دهد، دیگر برایش قابل جبران نیست. کما این که ترکیب نیروها به نسبت ۱۵ ماه قبل، اساساً تغییر کرده است.

این واقعیات انکارناپذیر، ارتجاع را بر آن می‌دارد که همه چیز را "انحصار" خودش بداند. انحصار طلبی ارتجاع بیش از همه علیه انقلابیون بروز و ظهور دارد، و به همین دلیل بیشترین نیرویش را هم صرف کوبیدن آنها می‌کند.

حتی در اوج تهدیدات امپریالیستی، بیشترین مشغله و مشغولیت ارتجاع تشدید فشارها و تضییقات علیه انقلابیون است، با این ویژگی که شعارهای ضد-امپریالیستی که توسط ارتجاع مطرح می‌شود، اساساً "در جهت سرکوب انقلابیون است".

حمله به کتابفروشی‌ها، جشن‌های بی‌پایان کتاب‌سوزان، تفتیش عقاید و ضرب و جرح و کشتار به جرم داشتن یک عقیده، از بارزترین نمودهای چنین تلاشی است.

ارتجاع، دشمن آزادی

به خدمت گرفتن همه‌ی تریبون‌های عمومی برای لجن پراکنی، و ایجاد تفرقه و تشتت به ضرر انقلاب و انقلابیون، راه انداختن چماق و چماق‌داری در سطح بسیار گسترده (در مقایسه با دوران شاه خائن)، از دیگر اقدامات انحصاری و از

مظاهر انحصارطلبی‌های ارتجاع است .

ارتجاع با آزادی مطبوعات ، و بیان حقایق سرسازش ندارد . و تا آنجا که قدرتش اجازه دهد ، سعی می‌کند حق بیان را انحصارا " خودش در اختیار داشته باشد . بر اساس منطق انحصارطلبانه‌ی ارتجاع ، بیان هر حقیقتی که منافع آن را تهدید کند ، یک توطئه محسوب می‌شود !! و در ادامه‌ی همین خط است ، که مراسم و تظاهرات و یاراهیمائی‌های آرام گروه‌های سیاسی و به ویژه انقلابیون را به خاک و خون می‌کشد ، حتی مراسم تجلیل از گرانقدرترین شهدای انقلاب و اسلام (از جمله مراسم ۴ خرداد) را ...

اکنون دیگر کمتر کسی در این تردید دارد که این ارتجاع است ، که اشتهای سیری ناپذیری ، در جنگ افروزی و ایجادکشت و کشتار علیه ملیت‌های تحت ستم ما دارد . البته بدون شک لیبرال‌ها هم سهم خود را دارند اما نغمه‌ی شوم سرکوب را چه جریانی سر می‌دهد؟ و کدام جناح آتش جنگ را هر روز مشتعل تر می‌کند؟ همچنین شاهدهیم ، که این مرتجعین هستند ، که با هزار بهانه‌ی به اصطلاح شرعی مانع خلع ید از فتوئدال‌ها ، و تقسیم زمین‌ها بین دهقانان محروم می‌باشند . از دیدگاه کدام نیرو ، دم زدن از برابری حقوق زن و مرد " کفر " و " زندقه " محسوب می‌شود؟

لجن مال کردن همه‌ی ارزش‌ها و معیارهای انقلابی ، از جمله " ضدانقلابی " معرفی کردن انقلابیونی که سال‌ها علیه ساواک و رژیم شاه و امریکای جنایتکار می‌جنگیده‌اند ؛ و در مقابل ، تطهیر بسیاری از ساواکی‌ها و نیز اظهار نگرانی در مورد امنیت جانی و حتی تامین شغل و حقوق و مزایای !! عقب افتاده‌ی آنها را اساسا " چه جریانی عهده‌دار است ؟ جز ارتجاع ؟ آنها در شرایطی که ، اعتراض و تظاهرات آرام هزاران زن و مرد بیکار و محروم ما را مورد حمله قرار می‌دهد . و آنان را " ضد انقلابی " می‌خواند !! اینجاست که بایستی سؤال کرد : " باز - خرید ساواکی‌ها و به کار گماردن بعضی از آنها را باور کنیم با شعارهای ضد امپریالیستی را ؟ " واقعیت اینست که ارتجاع ، دشمن اصلی خود را انقلابیون می‌داند نه امریکا ، و الا بجای یکی از هزاران ننگین نامه‌ی ضد مجاهد ، حداقل یک لیست از قراردادهای اسارت بار را افشاء می‌کرد ، و یا اسامی ساواکی‌ها ، این جلادان سر - سپرده‌ی امپریالیزم را به مردم معرفی می‌نمود (الغای قراردادهای ... که دیگر

جای خود دارد!

ارتجاع به مثابه جاده صافکن امپریالیزم

با توجه به واقعیات فوق، تردیدی در این باقی نمی ماند که ارتجاع از سقوط شاه به این طرف، به طور بالفعل و به صورت روزافزون بیشترین ضربات را برپیکر انقلاب ما وارد کرده و می کند. و از این روست که ما می گوئیم: "ارتجاع جاده صافکن امپریالیزم". به بیان دیگر تهدید استراتژیک لیبرال ها، تنها بر مبنای عملکردهای بالفعل ارتجاع موضوعیت پیدا می کند. والا لیبرال ها، مقدمتا و به تنهایی قادر نیستند سرنوشت انقلاب را به بازی گرفته، و راسا "جای پای امپریالیزم را محکم سازند. به ویژه که شاهدیم بعد از جریان افشاگری ها، لیبرال ها بیش از پیش تضعیف شدند، در حالی که ارتجاع در سایه قدرت مسلط اش، مانع گسترش افشاگری ها در مورد خودش شده، و کفه ی خود را در بافت سیستم سنگین تر هم کرد.

بدیهی است از آنجا که "درد" اصلی مرتجعین، نه لیبرال ها، بلکه حضور و رشد انقلابیون است، دیدیم که در اوج درگیری شان با لیبرال ها، سهم جناح اخیر مطلقا "از بین نرفت".

به طریق اولی، در آینده ارتجاع نیاز بیشتری به لیبرال ها پیدا خواهد کرد و این به دلیل وجود تضادهای جوشان اجتماعی از یکسو، و افلاس و پوسیدگی ارتجاع از سوی دیگر است. البته عنصر ماهوی ارتجاع، یعنی ضدیت هیستریک علیه انقلابیون، عامل تعیین کننده تری در جهت گیری های آنست.

ما در تحلیل های خود در مقاطع مختلف، نقش هر یک از این دو جریان (ارتجاع و لیبرالیزم) را مشخص کرده و موضع گیری های متناسب آن را اتخاذ نموده ایم؛ و اکنون اصالت این موضع گیری ها در متن واقعیات جامعه ی ما، بیش از پیش اثبات می شود.

با وجود این، بودند جریان هایی که نمی خواستند یا نمی توانستند این مساله را بپذیرند. البته پذیرش واقعی آن نیز عملا "بهای زیادی را طلب می کرد، بهائی که در توان بسیاری نبوده" (۱)

۱- به سلسله مقالات مجاهد "درباره انتقادات نشریه ی کار" مراجعه شود.

ارتجاع به لحاظ فرهنگی

تعریف فرهنگ

فرهنگ در وسیع ترین صورت عبارتست از مجموعه‌ی دارائی‌ها و ارزش‌های مادی و معنوی. براین اساس می‌توان فرهنگ را به دو بخش مادی و معنوی تقسیم کرده و هر کدام را چنین تعریف نمود:

فرهنگ مادی شامل مجموعه‌ی وسائلی است که به طور مادی و ملموس بکار گرفته می‌شود. در حالیکه فرهنگ معنوی مجموعه‌ی دارائی‌ها و سرمایه‌های علمی در زمینه‌های مختلف اعم از فلسفه، علم، هنر، منطق، متدلوژی، اخلاق، ارزش‌ها، آداب، سنن و... می‌باشد.

همانطور که ملاحظه می‌شود، "فرهنگ" به مفهوم گسترده‌ی آن موضوعات متعددی را دربرمیگیرد، وجه بسا بتوان گفت که کم‌تر موضوعی است که مستقیم یا غیر مستقیم با فرهنگ ارتباطی نداشته باشد. اما اگر بخواهیم "فرهنگ" را در مفهوم اخص و محدود آن بکار ببریم، بایستی از بسیاری موضوعات اعم از سیاسی و اقتصادی و

به طور کلی فرهنگ مادی صرف نظر نموده و به همان فرهنگ معنوی اکتفا کنیم. اگر چه ارتباط ریشه‌ای مسائل سیاسی - اقتصادی با مسائل خاص فرهنگی در هر حال به قوت خود باقی است. و از اینروست که وقتی از انقلاب فرهنگی صحبت می‌کنیم، بلافاصله بایستی تاکید کنیم که بدون یک انقلاب اساسی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، نمی‌توان فرهنگ و ارزش‌های جامعه را بنیاداً دگرگون کرد.

همچنین بایستی اضافه کنیم که هر نظام اجتماعی - سیاسی، متناسب با ماهیتش الزاماً "مدافع و مبلغ یک فرهنگ خاصی است که آن فرهنگ، متقابلاً در

تحکیم و دوام نسبی آن نظام ، نقش مهمی ایفاء می‌کند . من باب مثال در جوامع برده داری ، یکی از ارزش‌های حاکم این است که برده‌ها در زمره‌ی انسان‌ها به حساب نمی‌آیند . چنین دیدگاهی نه تنها بر ذهن برده داران و امپراطوران این جوامع حاکم است ، بلکه مشخصاً " توسط " بزرگانی " نظیر ارسطو تئوریزه و تبلیغ شده است :

ارسطو حتی خود را از دغدغی تقسیم بندی انسان به دو بخش برده و غیر برده ، فارغ کرده است . زیرا از ابتدا برده‌ها را نوعی " ابزار " جاندار تعریف می‌کند . بر این اساس عجیب نیست که برده داران ، مضافاً " بر استثمار شدید و وحشیانه‌ی برده‌ها ، " قانوناً " هم حق داشتند که هر وقت اراده کنند ، برده‌ای را بکشند . طبیعتاً " به لحاظ " اخلاقی " هم مورد ملامت قرار نمی‌گرفتند (البته اخلاق حاکم) .

در مورد زن اگر به ادوار تاریخی و یا نظام‌های اجتماعی مختلف مراجعه کنیم ، در مورد مسئله‌ی زن با طیفی از نظرات و ارزش‌گذاری‌های گوناگون و بعضاً " متضاد روبرو می‌شویم ؛ از انسان تلقی نکردن زن تا تأیید حقوق برابر زن و مرد . مرتجعین تاریخ به درجات مختلف سعی کرده‌اند حقوق انسانی زن ، و برابری زن و مرد را نفی کنند ، حتی برخی از آنها اظهار می‌دارند که زن را شیطان مجسم می‌دانند !

در جوامع فئودالی زن رسماً " و عملاً " یک انسان درجه دوم تلقی می‌شود . بقایای چنین طرز تفکری را در جامعه‌ی خودمان (متأسفانه به نام اسلام) شاهد بوده‌ایم ؛ منجمله یکی از خبرگان ، در مجلس بررسی و تصویب قانون اساسی چنین اظهار نظر کرده بود :

" ... یکی از رفقا می‌گفت همانطور که زن می‌تواند ولی صغیرش بشود ، پس می‌تواند رئیس‌جمهور هم بشود . حالا این چه حسابی است ؟ چون زن می‌تواند بچه را باز بکند و پاکش بکند و از کثافت برکنارش بکند و پستان در دهانش بگذارد ، پس می‌تواند رئیس‌جمهور بشود یا نخست وزیر ؟ من گمان نمی‌کنم که این قیاس ، قیاس صحیحی باشد ... حالا آمدید یکی از این زنهای شایسته‌ی کامل را

به مقام رئیس جمهوری یا نخست وزیری منصوبشان کردید؛ یک روز صبح می‌رویم و می‌بینیم که نخست وزیری تعطیل است. چرا؟ برای اینکه دیشب خانم زایمان کردند. اینها برای ما ننگ و عار است. یعنی چه؟ شما را به خدا این را جزو قانون نیاورید... "!! (۱)

در مورد سایر ارزش‌ها و به طور کلی مسائل فرهنگی نیز وضع از همین قرار است. بدین معنی که نظام‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف، از دیدگاه‌ها و مواضع متفاوتی دفاع می‌کنند.

معیار ارتجاع در زمینه‌ی فرهنگ

همان گونه که در ابتدای این سلسله مقالات خاطر نشان کردیم، به طور کلی "ارتجاع" و "ترقیخواهی" در هر زمینه با معیار "تکامل" قابل تشخیص است. اکنون در مورد فرهنگ نیز بایستی متذکر شویم که یک فرهنگ در صورتی انقلابی و مترقی است که انسان و جامعه را به سمت تکامل هدایت کند. برعکس، یک فرهنگ (یا هر بخشی از آن) که مانع رشد و تکامل بوده و جامعه را دچار سکون و قهقرا نماید، ارتجاعي است.

از آنجا که فرهنگ حیات اجتماعی انسان را در بر می‌گیرد، متناسب با پیشرفت‌های اجتماعی، مخصوصاً به دنبال انقلابات، دگرگون شده و تکامل می‌یابد. به عبارت دیگر، در این زمینه هم با تغییر و تحول روبرو هستیم. البته در مورد فلسفه که از اجزای فرهنگ است، بایستی توضیح دهیم که اگر چه همپای سایر دستاوردهای بشری تکامل می‌یابد؛ اما مشخصاً "فلسفه‌ی توحیدی به دلیل انطباق مطلق‌اش با واقعیت هستی، همواره حقیقت محض بوده و به همین دلیل، خود معیاری است برای تشخیص میزان حق و باطل سایر فلسفه‌ها و... فلسفه‌های تدوین شده توسط بشر (فلسفه‌های غیر توحیدی)، نیز در روند تکامل خود، در جهت نفی تدریجی جنبه‌های ضد توحیدی و غیر واقع‌گرایانه، و نتیجتاً پذیرش روز افزون حقانیت فلسفه‌ی توحیدی سیر می‌کنند.

از طرف دیگر، معتقدین اصیل فلسفه‌ی توحیدی نیز متناسب با پیشرفت‌های - به کتاب "زن در مسیر رهایی" جلد (۱) از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران" مراجعه شود

گوناگون اجتماعی، استنباط هر چه عمیق‌تری نسبت بدان پیدا کرده و در تئوری و عمل پشتوانه‌های غنی‌تری برای اثبات آن کسب می‌کنند.

در عین حال این هم واقعیت دارد که شرایط طبقاتی جوامع و به ویژه سوء-استفاده‌های طبقات استثمارگر، همواره باعث تحریف مکاتب توحیدی شده و کم و بیش آنها را به صورت مذاهب شرک‌آمیز و مخدر در آورده است؛ به طوری که در بسیاری موارد در خدمت توجیه منافع استثمارگران درآمده‌اند. ملموس‌ترین و بارزترین نمونه‌ی آن، تحریفات ارتجاعی‌ای است که در مورد اسلام اعمال شده، آنچنان که هیچ فرد آگاهی منکر آن نیست. البته این بدان معنا نیست که چهره‌ی پاک و اصیل اسلام برای همیشه در زیر زنگارهای طبقاتی و ارتجاعی باقی خواهد ماند؛ بر عکس، این مرتجعین و طبقات استثمارگر و فرهنگ‌های پوسیده‌ی آنهاست که خواه ناخواه راه زوال می‌پیمایند...

اشاراتی در مورد علم

تشریح ارتجاع در زمینه‌ی فرهنگ، به دلیل گستردگی موضوعات مربوطه، مستلزم بحث‌های مفصل‌تری است که در این مختصر فرصت آن نیست. اما در رابطه با برخی از مهم‌ترین موضوعات فرهنگی، به طور خلاصه توضیحاتی خواهیم داد.

یکی از موضوعات اساسی مربوط به فرهنگ، فلسفه است که به دلیل تاثیر بنیادی آن در سایر دیدگاه‌ها و ارزش‌ها و عملکردها، در ابتدای این بحث بدان پرداختیم و مفهوم ارتجاع را در این زمینه تقریباً روشن نمودیم. اکنون به بررسی ارتجاع در زمینه‌ی علم می‌پردازیم:

نیازی به توضیح نیست که انسان از طریق شناخت علمی، هر روز آگاهی‌های بیشتری نسبت به جهان پیرامون خود کسب می‌کند، قوانین حاکم بر پدیده‌ها را شناخته و با به خدمت گرفتن آنها، به ابزارها، وسائل و شیوه‌هایی دست می‌یابد، و بدین ترتیب هر روز سلطه‌ی خود را بر جهان گسترش داده و حوزه‌های جدیدی را تسخیر می‌نماید. در صحنه‌ی جامعه نیز وضع بدین‌قرار است: در پرتو پیشرفت‌های مختلف، شناخت علمی پدیده‌ها، تضادها و حرکت‌های اجتماعی امکان‌پذیر

می‌شود. این شناخت، به ویژه در رابطه با انقلابات عظیم معاصر نقش تعیین کننده‌ای پیدا می‌کند ...

در اینجا بدون اینکه بخواهیم وارد تعریف و کارکرد و حوزه‌ی صلاحیت علم بشویم، بر این نکته تأکید داریم که علم و شناخت علمی، یکی از ویژگی‌ها و امتیازات درخشان انسان نسبت به سایر موجودات است؛ امتیازی که بدون آن هویت انسانی‌اش بی‌مفهوم خواهد بود.

شناخت علمی، یک جریان پویا، رو به تکامل و پایان ناپذیر است. بدین معنی که همواره مجهولاتی را از پیش پای انسان برمی‌دارد، اما در عین حال مسائل و مجهولات مهم‌تری در چشم‌انداز او ظاهر می‌شود. زیرا "واقعیت" بسی بزرگ‌تر و پیچیده‌تر از آن است که با چند کشف علمی (حتی در مورد یک پدیده‌ی مشخص)، رمز و رازهای آن آشکار گردد. اما با وجود این، آنچه از طریق علمی شناخته و اثبات می‌گردد، بازتاب واقعیت‌های عینی بوده و از اینرو "حقیقت" محسوب می‌شود (البته در قلمرو حوزه‌های تجربه شده).

ارتجاع در برخورد با علم

با توجه به اشارات فوق، شاید چنین به نظر برسد که در رابطه با "علم" و شناخت علمی مسئله‌ای وجود ندارد؛ به ویژه در این عصر که کمتر کسی در مورد اصالت‌ها و ارزش‌های علمی تردید می‌کند. اما واقعیت این است که تاریخ علم فراز و نشیب‌های بسیاری را طی کرده و هنوز هم راه درازی را در پیش دارد. کفایت به ادوار گذشته برگردیم، آنگاه روشن خواهد شد که مشعل‌داران علم و دانش صرف‌نظر از مشقاتی که در مسیر تحقیقات خود متحمل می‌شوند، با چه موانع سیاسی - اجتماعی دست به گریبان بودند. قرون وسطی شاهد گویائی بر این حقیقت است. من باب مثال، زمانی که این حقیقت علمی کشف شد که "زمین به دور خورشید می‌چرخد" (و نه برعکس)، مرتجعین آن دوره غوغای عظیمی به پا کردند. غوغائی نه به عنوان یک دستاورد شکفت انگیز و نه به صورت بحث‌های علمی و آکادمیک، آن هم صرفاً "در کادر دانشمندان زمان؛ بلکه دقیقاً" بعنوان یک مسئله‌ی حاد سیاسی - اجتماعی و ایدئولوژیک!

مسئله از آنجا سرچشمه می‌گرفت که سردمداران و حامیان نظام فئودالی

— در اروپا — به خصوص دستگاه کلیسا، تحت این عنوان که کشف جدید — گردش زمین به دور خورشید — با اعتقادات رایج هماهنگی ندارد؛ آن را کفر و زندگه اعلام کرده و تا آنجا پیش رفتند که از گاليله (کاشف این حقیقت) خواستند که یا توبه کند و یا در آتش خشم آنان بسوزد!

البته این یک نمونه‌ی استثنائی نبود، چرا که طی ده‌ها سال بسیاری از دانشمندان و مردان و زنان آزاده را، به جرم حقیقت‌گوئی و آزاد منشی، در دستگاه‌های مخوف تفتیش عقاید (انگلیسیون) به محاکمه کشیده و در آتش سوزاندند:

نظام پوسیده‌ای که چنین جنایاتی را مرتکب می‌شد، از این بیم داشت که پرتو حقیقت‌آزادی که دانشمندان و آزادی خواهان مشعلدار آن بودند، ظلمت عوامفریبی استثمارگران و دین فروشان را از هم بدرد و آنگاه صبح انقلاب خلق فرا برسد ...

موضع ارتجاعی در قبال کشف " تکامل "

همان طور که می‌دانیم جریان تکامل جانداران (که مقدمه‌ای برای کشف تکامل عمومی جهان بود)، یکی از درخشان‌ترین دستاوردهای علمی بشر بوده است. ولی از قضا همین تئوری اثبات شده، مورد شدیدترین و گسترده‌ترین مخالفت‌ها و ضدیت‌های ارتجاعی واقع شد. بقایای این ضدیت را در محافل ارتجاعی جامعه‌ی خودمان هنوز هم شاهدیم. و این در حالیست که سردمدار این مخالفت‌ها کلیسا بود؛ کلیسایی که متولیان آن، در برابر پیشرفت‌های انکارناپذیر دانش، مجبور شدند سنگر به سنگر عقب نشینی کنند. ولی منطق جاهلانه‌ی آنها بعد از ده‌ها سال، خوراک فکری مرتجعین جوامعی نظیر ایران شد. بر اساس این منطق، اعتقاد به " تکامل " معادل کفر و الحاد است! در حالی که صرف‌نظر از حقانیت علمی تئوری تکامل، به لحاظ فلسفی هم عینی‌ترین و استوارترین دلیل اثبات " هدفداری " جهان و نتیجتاً " ضرورت وجودی ذات مطلق. (الله) ، واقعیت تکامل جهان است. (۱)

۱ — به بحث‌های " تبیین جهان " مراجعه شود.

برخوردهای ارتجاعی در رابطه با علوم انسانی

در زمینه‌ی علوم انسانی - و به خصوص روانشناسی و جامعه‌شناسی - موضع‌گیری‌های ارتجاعی طیف گسترده‌تری را شامل می‌شود. چرا که در این مورد محققین بورژوازی نیز - علیرغم امکانات تحقیقاتی و دعاوی علم‌گرایانه‌شان - تئوری‌های علمی جامعه‌شناسی و روانشناسی را قبول ندارند. به‌همین جهت آنچه که در این زمینه‌ها ارائه می‌دهند یا اساساً "موهوم و بی‌پایه است"، و یا یک سلسله آمار و ارقام پراکنده‌ای است که به فرض هم جنبه‌هایی از واقعیات را منعکس کنند، در مجموع مسئله‌ای را حل نمی‌کنند. به طور مشخص در رابطه با مسائل جامعه، از آنجا که مسائل و تضادهای اجتماعی را مجرد از روابط استثماری و طبقاتی بررسی می‌کنند، و به طریق اولی برای آنها ضرورت محو تاریخی استثمار و طبقات قابل درک نیست، طبیعتاً "قادر نیستند تحلیل درستی از مکانیسم رویدادها و سمت-گیری آنها ارائه بدهند، و در نتیجه هرگز نمی‌توانند بر تضادها و بحران‌های جامعه‌ی سرمایه‌داری فائق آیند.

سایر نظام‌ها و ایدئولوژی‌های مدافع استثمار، منجمله خرده بورژوازی نیز با چنین مشکلی روبرو هستند. علتش هم روشن است، چرا که اگر متفکرین وابسته به این طبقات بخواهند واقعیت قوانین اجتماعی را پذیرا شوند، ناگزیر بایستی از مالکیت خصوصی که منشاء استثمار انسان از انسان و تقسیم جامعه به طبقات مختلف است؛ چشم‌پوشی کرده و از استقرار جامعه‌ای عاری از بهره‌کشی و تهنی از طبقات استقبال کنند، و به طور خلاصه، با مسیر توحیدی تاریخ هماهنگ شوند. در حالی که می‌دانیم تمامی این تفکرات و نظام‌ها، مبتنی بر استثمار است و همه چیز، از جمله تحقیقات و تتبعات به اصطلاح علمی مدافعین چنین نظام‌هایی نیز در جهت توجیه و تحکیم همان روابط استثماری است. و بی‌جهت نیست که به خصوص خرده بورژوازی هر وقت قسمتی از طبقات، تضادهای طبقاتی، ضرورت حاکمیت طبقه‌ی کارگر، لغو مالکیت خصوصی و ... به میان می‌آید، شدیداً "واکنش نشان داده و این واقعیات انکار ناپذیر را به عنوان عقاید ضد مذهبی محکوم می‌نماید. در عوض به موهومات مسخره‌ای نظیر "فطری بودن مالکیت"، "شرعی بودن سود سرمایه" (تا آنجا که گاه ربا را هم با کلاه شرعی تجویز می‌کنند) و ... متشبث می‌شوند. در چنین دیدگاهی اصولاً "تضادهای طبقاتی قابل چشم‌پوشی بوده و هیچ

ضرورتی هم برای جنگ‌های طبقاتی در نظر گرفته نمی‌شود. صاحبان چنین اندیشه‌هایی، وجود طبقات و سازش طبقاتی را پایدار می‌پندارند...
توجهات ارتجاعی فوق طیّی صدها سال، چهره‌ی پاک و ضد استثمار اسلام را آلوده کرده است؛ همان اسلامی که به روشنی تمام، جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدیه را تصویر کرد و آنرا به عنوان سرنوشت تابناک بشریت نوید داد...
اما آنچه که اکنون روح انقلابیون مسلمان را بیش از همه می‌آزارد، صرفاً " میراث شوم خرافه‌های طبقاتی نیست، بلکه به ویژه عوام‌فریبی مرتجعین تازه به دوران رسیده‌ای است که با تمام قوا می‌کوشند از گسترش اسلام انقلابی جلوگیری کنند. آخر موجودیت یوسیده و تحمیلی آنان را، همان فرهنگ ارتجاعی وضد اسلامی توجیه می‌کند... ولی بی تردید خورشید حقیقت اسلام سرانجام بر ابرهای تیره‌ی ارتجاع و عوام‌فریبی پیروز خواهد شد. و ما اکنون نشانه‌های این پیروزی را در جوشش خون و شهادت هزاران مسلمان انقلابی در اقصی نقاط این میهن به وضوح می‌بینیم.

سایر دیدگاه‌های ارتجاعی

در رابطه با دستاوردها و قوانین علمی، برخورد‌های ارتجاعی بسی فراتراز موارد فوق‌الذکر است. تمامی خرافه‌ها و موهوماتی که یادگار دوران جاهلیت است، از آن جمله‌اند: تعبیر و تفسیر مسائل طبیعی، اجتماعی و انسانی به صورت‌های غیر واقعی و مرموز و یا علت تراشی‌های بی‌پایه، از جمله نسبت دادن قضایا به ستارگان، خدایان، اجنه، شانس و... که همگی مبین جهل نسبت به واقعیت امور و قوانین حاکم بر پدیده‌هاست، از بارزترین دیدگاه‌های ارتجاعی در این زمینه است.

اگر چه دوران چنین خرافاتی تدریجاً طی شده است، اما به دلایل گوناگون هنوز بقایای آن وجود دارد. زمانی که علل طبیعی باد و باران و بیماری‌ها و... کشف نشده بود، انسان ناآگاه برای توجیه و علت‌بایی آنها سر از موهوم پرستی درمی‌آورد. این موهومات اگر چه در ادوار مختلف تاریخی، اشکال گوناگونی به خود گرفتند، لکن در اساس مضمون واحدی دارند و آن انکار قانونمندی‌ها و حساب و کتاب واقعی پدیده‌هاست. مضمون فوق حتی تحت پوشش ادیان توحیدی و

مشخصاً "اسلام نیز ارائه شده است. جعلیات و تحریفاتی که به نام اسلام ترویج شده و می‌شود، خود گواه این واقعیت است. یک نمونه‌ی بسیار رایج کنونی اینست که فی‌المثل ادعا می‌شود "تحولات اخیر ایران، هیچ توضیح و تحلیل علمی ندارد". به زعم این دسته مدعیان، غلیبان تضادهای اجتماعی- طبقاتی جامعه‌ی ما، اصولاً "نقش چندانی در این تحولات نداشته است، و گویا اگر به ضرورت‌های علمی و عینی استناد شود، "خدا هیچ کاره می‌شود"؟! همان استدلال پوچی که در رابطه با مسئله‌ی تکامل و... مطرح می‌شد. انکار که نظم و قانونمندی و حساب و کتاب داشتن امور جهان، تناقضی با وجود خدا دارد!!

از قضا همین توجیهات بی‌اساس خود موجب تقویت اندیشه‌های ماده‌گرایانه است. کما اینکه در گذشته وقتی مردم به دانش و آگاهی دسترسی پیدا می‌کردند، بسیاری از آنها نه تنها موهومات ضد علمی را نفی می‌نمودند، بلکه در مقابل هر فلسفه‌ای که مبتنی بر اعتقاد به خدا بود، موضع مخالف می‌گرفتند. زیرا مدت‌ها افکار ایده‌آلیستی تحت عنوان دفاع از خدا، در مقابل حقایق علمی قد علم کرده بودند.

روش‌شناسی (متدلوژی) علمی

منظور از متدلوژی علمی، مجموعه‌ی وسایل، طرق، مراحل، اعمال و دیدگاه‌هایی است که در جریان تحقیقات و شناخت علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد: تا اینکه یک مسئله و محمول به لحاظ علمی شناخته و حل گردد. همان گونه که خود علم در حال گسترش و تکامل است، شیوه و روش شناخت "علم" هم رو به تکامل است.

تا قبل از رنسانس - به ویژه در اروپا - به دلیل حاکمیت فلسفه‌های ایده - آلیستی و شیوه‌ی "اسکولاستیک" مبتنی بر حاکمیت مطلق منطق ارسطویی، پیشرفت علوم با بن‌بست مواجه بود (فعلاً در زمینه‌ی حوزه‌ی صلاحیت منطق ارسطویی و جنبه‌های درست آن بحثی نمی‌کنیم). اما با ظهور دانشمندان پیشسازی که بر این روش شوریدند، انقلابی در علوم ایجاد شد. آنها با نفی شیوه‌ی اسکولاستیکی، در تحقیقات علمی به تجربه و آزمایش روی آوردند. و در این رهگذر دست‌آوردهای ارزشمندی به دانش و فرهنگ بشری تقدیم نمودند.

گو اینکه دیدگاه حاکم بر تفکر این عده از دانشمندان (و اخلاف آنها) نمی‌توانست همه جانبه باشد، و به همین دلیل در جریان پیشرفت‌های بعدی اشکالات و نواقص خاص خود را آشکارتر می‌کرد؛ اما به هر حال گام مهمی در جهت بن بست‌شکنی در علم و دانش بود. تا آنجا که هماهنگ با سایر تحولات فرهنگی، یک نقطه عطف کیفی در این زمینه به وجود آورد که " رنسانس " یا تجدید حیات علمی، ادبی و هنری نام گرفت.

ضدیت ارتجاعی با روش شناسی جدید

این جهش و تکامل، همچون سایر تحولات مترقیانه، با مخالفت و موضعگیری نیروهای ارتجاعی دوران خود مواجه گشت. مدافعین روش اسکولاستیک که در برابر این تحول خلع سلاح می‌شدند، در راس مخالفین قرار داشتند. آنها در پشت سنگر مسیح و کتاب مقدس و نیز منطق ارسطویی، به آخرین تلاش‌های مذبوحانه دست زدند، لکن این تشبثات در برابر دست‌آوردهای خیره‌کننده‌ی روش جدید بی‌نتیجه بود.

لازم به تذکر است که علیرغم بن‌بست‌های فرهنگی اروپا، اسلام از همان ابتدا و به ویژه در زمان امام جعفر صادق (ع)، با تعلیم و ترویج شیوه‌ی صحیح علمی (روشی استقرایی)، به نحو شگفت‌انگیزی مسیر تکامل فرهنگی جامعه را هموار کرد. ظهور دانشمندان و محققین بزرگ در سده‌های اول هجری، گویاترین دلیل بر این حقیقت است. در اهمیت نقش اسلام در ارائه‌ی روش صحیح علمی کافیت اشاره کنیم که برخی متفکرین، ظهور اسلام را ظهور عقل استقرایی دانسته‌اند، آن هم در شرایطی که افکار ارسطو نه تنها در آن زمان، بلکه تا قرن‌ها بعد بر ذهن دانشمندان سنگینی می‌کرد. اما متأسفانه از همان ابتدا مرتجعین و دشمنان اسلام سعی کردند چهره‌ی اصیل اسلام را با دیدگاه‌ها و فلسفه‌های اساساً " موهوم فلاسفه‌ی یونان، مخدوش کنند؛ و تا حدود زیادی هم موفق شدند، کما اینکه هنوز هم شاهدیم ...

روش شناسی مکانیکی

شیوه‌ی اسکولاستیک و اندیشه‌های مسیحیت تحریف شده، چه در روش شناسی

و چه در فلسفه، عکس العمل مخالفی را به دنبال داشت. تجربه گرائی تا آنجا مطلق شد که در فلسفه سر از پوزیتیویسم (اصالت دادن مطلق به محسوسات) در آورد.

از سوی دیگر، در سایه پیشرفت‌های علمی و تکنیکی ناشی از استفاده از روش تجربه، اختراع ابزارهای مکانیکی پیشرفته از جمله انواع ماشینها را ممکن ساخت. پیدایش و گسترش وسایل پیشرفته‌ی ماشینی، چنان تاثیر عظیمی بر جامعه‌ی اروپا گذارد، که حتی ذهنیت اندیشمندان و فلاسفه را در رابطه با تجربه و تحلیل مسائل، تحت سیطره قرار داد، و به طور مشخص روش شناسی مکانیکی را به وجود آورد. براساس چنین دیدگاهی همه‌ی پدیده‌ها (اعم از ماشینی، انسانی یا اجتماعی . . .) به مثابه " ماشین " و تحت حاکمیت قوانین و روابط مکانیکی تلقی شده و در این کادر مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفتند. گو اینکه با پیشرفت " ماشین‌ها "، صورت دیدگاه مکانیکی تغییر می‌یافت، لکن اساس " مکانیسیسم " به قوت خود باقی می‌ماند. مثلا " زمانی دستگاه ساعت، الگو یا معیاری برای تشبیه دیگر سیستم‌ها بود. بعدها ماشین‌های تکامل یافته‌تر و بالاخره در زمان ما، سیستم‌های بسیار پیچیده‌ی الکترونیک و دستگاه‌های عظیم کامپیوتری به عنوان الگوی مناسب در روش شناسی مکانیستی مورد توجه قرار گرفت.

بدیهیست که در کادر مسائل فیزیک و شیمی، این شیوه می‌توانست پاسخ‌گو باشد، اما در رابطه با حوزه‌های پیچیده‌تر علمی منجمله " زیست شناسی " و " جامعه شناسی "، نه تنها راهگشا نبود، بلکه خود به صورت یک دیدگاه ارتجاعی و باز دارنده درآمد . . .

در زمینه‌ی فرهنگ، موضوعات دیگری نیز هستند که در رابطه با بحث " ارتجاع " می‌توانند مورد بررسی قرار گیرند. از آن جمله است: " هنر " که اهمیت ویژه‌ای در " فرهنگ " دارد.

در این بحث (ارتجاع چیست . . .) ما از یک طرف با مفهوم تئوریک ارتجاع در زمینه‌های مختلف، و از طرف دیگر تا حدود زیادی با مصادیق آن آشنا شدیم. به خصوص توانستیم معیارهای بالنسبه روشنی به دست آوریم تا به وسیله‌ی آنها

نیروهای اجتماعی را در هر شرایط به لحاظ درجه‌ی ارتجاع یا ترقی خواهی شان
در زمینه‌های مختلف فلسفی ، سیاسی ، اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی رده بندی
نمائیم .

پایان

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

تکثیر از :

انجمن دانشجویان مسلمان (آمریکا)

آذرماه ۱۳۵۹

نشانی

M. S. S. (U.S. A.)
P. O. BOX 5475
LONG BEACH, CA. 90805

